

بودم (۱)، کیانوری هم از آن مصاحبه علیه من استفاده کرد. این بود که رفقا گفتند ما موافقیم که تو بروی در خارج جلد سوم کاپیتال را ترجمه کنی، من هم آمدم و همین کار را هم کردم. حالا من نمیخواهم راجع به کاپیتال حرف بزنم. ولی ترجمه آنرا با اینکه بیش از سه سال است من تحویل داده‌ام، همانطور که میبینید قسمت اول آنرا هنوز هم چاپ نکرده‌اند. آنقدر بازی سر این کتاب در آوردند که من عصبانی شدم و یک روز به خاوری گفتم رفیق، این کاپیتال ارث پدر من که نیست، مال کارل مارکس است، من آن را ترجمه کرده‌ام. چرا جلوی این را گرفته‌اید؟ گفتند ما آنرا فرستادیم به لندن ماشین کنند، چون ماشین نویسی نداریم. گفتم خوب، حالا که به لندن فرستاده‌اید از آنجا بخواهید که آنرا ماشین کنند. میگفتند اول آنرا به تهران فرستاده‌اند. بعد از آنجا آنرا به لندن فرستاده‌اند. این اواخر به صفری گفتم آقا، بالاخره تکلیف این کاپیتال چه میشود؟ این کتاب را چاپ میکنید یا نه؟ تا بحال در خارج، از چندین جا به من پیشنهاد شده که آقا کتاب کاپیتال را بدهید به ما چاپ کنیم ولی من قبول نکردم گفتم من به حزب قولش را داده‌ام. حالا اگر نمیخواهید چاپ کنید بدهید به من ببرم بدهم چاپ کنند، این طولانی کردن چاپ کاپیتال هیچ معنی ندارد. یکبار هم گفتند در راه لندن گم شده است. بعد من تحقیق کردم معلوم شد که نسخه گم نشده، خواسته‌اند آنرا چاپ کنند. دستور داده بودند که آنرا ماشین نکنید. حتی در جشن صد سالگی که برای کاپیتال در برلن شرقی گرفته بودند خود رفیق خاوری هم در آنجا بعنوان نماینده حزب شرکت کرده بود، روزنامه راه توده یک مطلب کوچکی راجع به آن نوشته بود و اسم مرا هم ننوشته بود. از همه کشورهای دیگر هم به این جشن آمده بودند. میگفتند که آقا ما چنین وچنان کرده‌ایم. مثلاً "عرب‌ها هنوز تمام کاپیتال را به عربی ترجمه نکرده‌اند، فقط یک خلاصه‌ای از کاپیتال را به عربی ترجمه کرده‌اند ولی در آنجا چنان نشان

۱- این مصاحبه عیناً همانطور که در مجله تهران مصور چاپ شده در این مجموعه آمده است.

دادند که گویا شق القمر کرده اند. اما این رفیق ما هرگز یک کلمه هم نگفت که ما ایرانی‌ها همه، کاپیتال را به فارسی ترجمه کرده ایم این مطلب را من میگویم برای اینکه بدانید چه سیستمی در داخل حزب حکمفرما بوده است. این یک نمونه، توطئه بود بر علیه من. همین حالا هم همه، شما میدانید که اگر اسمی از من ببرید برایتان اشکالاتی بوجود میآید. اتفاقاً یک رفیق حزبی در لندن داریم که واقعاً رفیق خوبی است با اسم رفیق توفیق. او ماشین نویس هم نیست. به من گفت رفیق ایرج، کتاب را اگر اجازه بدهید من یواش یواش ماشین میکنم. گفتم خواهش میکنم. برای اینکه من همه، آرزویم چاپ کتاب بود. این مرتبه که به لندن رفتم، قبل از اینکه ناخوش بشوم، دیدم که این رفیق قسمت اول جلد سوم را خوب ماشین کرده است. خودم هم آنرا تصحیح کردم. قرار بوده است که آنرا چاپ کنند یا نه، من نمیدانم. مقصود من صحبت کردن از کاپیتال نبود. اتفاقاً وسط صحبت پیش آمد.

فکر میکنم به سؤالی که شدم جواب داده ام. اگر جواب نداده ام بگوئید تا باز هم بگویم. من در اینجا خواستم اختلافات درون حزبی را توضیح بدهم که چگونه است ولی این مطلب اخیر در شکست فعلی حزب تأثیری نداشته است. شکست اخیر مربوط به یک مسئله دیگر بود. در سالهای اخیر یک دیکتاتور خاصی در حزب برقرار شده بود. همه آنها که در ایران بودند میدانند که کار بجائی رسیده بود که حتی وقتی نقل قول هم میخواستند بکنند میگفتند رفیق کیا این را گفته است. مثلاً "جواد (میزانی) که کتاب ۲۸ مرد را نوشته، اول کتاب نوشته است که رفیق کیا نوری اینطور گفته است و داخل گیومه آورده است. در واقع یک کیش شخص پرستی در آنجا حکم فرما بود. کس دیگری غیر از کیا نوری نبود و بنا بر این نمیتوانند بگویند که اختلافات موجب شکست شده است.

سؤال : راجع به گذشته حزب خیلی سؤال هست.

اسکندری : راجع به هر چیز سؤال کنید برای من مساوی است. من گفتم، از گذشته حزب یا حالا هر سؤالی که رفقا از من بکنید تا آنجائی که برایم مقدور است، یعنی اطلاع دارم، جواب خواهم داد.

سؤال : ما الان دبیر اول حزب ندریم ولی در روزنامه راه کارگر میخوانیم که دبیر اول حزب رفیق خاوری است. در مورد این دبیر اولی حزب چگونه تصمیم گرفته شده است و چرا در روزنامه حزبیی اعلام نشده است ؟

اسکندری : عرض کنم در جلسه اخیری که من هم دعوت شده بودم و در آن شرکت داشتم رفیق رادمنش هم بود. رفیق بابک هم در آنجا شرکت داشت ، رفیق آذر نور تازها از ایران خارج شده بود و در ترکیه بعزت نداشتن پاسپورت نتوانست بیاید ، یعنی اینکه او را دعوت هم نکرده بودند ، شاید نمیدانستند در خارج است . من در آنجا نظریات خودم را گفته ام ولی در آنجا یک رای گیری باز هم علنی شد ، با وجود اینکه من پیشنهاد کردم که مطابق اساسنامه حزب برای انتخاب کمیته مرکزی و دبیر اول باید رای مخفی گرفته شود ، ولی گوش ندادند و برای رهبری حزب یک رای مکانیکی گرفتند و در آنجا پنج نفر را معین کردند . من رای مخالف دادم . رفیق رادمنش از جلسه بیرون رفت و اصلاً در رای دادن شرکت نکرد . رفیق بابک هم گمان میکنم رای مخالف داد و یک عده ای هم از اعضای مشاوران در رای شرکت ندادند . من به همین هم اعتراض کردم و گفتم آخر رفقاً ، اعضای مشاور که بزرگتر نیستند که اینجا جمعشان کرده اید . آنها اظهار عقیده کرده اند ، از آنها رای هم بگیرید . رای گرفتند ، اکثریت اعضای مشاوران مخالف دادند به اینکه رفیق خاوری دبیر اول باشد . من گفتم رفقاً ، دو دبیر اول که در یک حزب نمیتواند وجود داشته باشد ، شما هنوز کیانوری را که از دبیر اولی معزول کرده اید و سلب مسئولیت هم از او نکرده اید . او در زندان است . ولی نمیشود دو دبیر اول در حزب وجود داشته باشد ، یا کیانوری یا شما . البته به این هم جواب ندادند . من اصلاً از اول اعتراض کردم و گفتم هویت این جلسه را معین کنید که این چه جور جلسه ای است . گفتند که پلنوم است . گفتم در یک پلنوم ، بنا بر تعریف ، لا اقل نصف بعلاوه یک اعضای کمیته مرکزی باید حضور داشته باشند . در حالیکه تقریباً اکثریت اعضای کمیته مرکزی در زندان هستند این چه پلنومی است ؟ در میان اشخاصی که آورده بودند فقط چند نفر بودند که از ایران آمده بودند . یک

عده‌ای هم از جوانانها بودند که عضو مشاور معرفی کرده بودند. البته این هم معلوم نبود چون در هیچ جایی اعلام نکرده بودند که کی عضو کمیته مرکزی است و کی عضو هیئت مشاور، و این اشخاص را هم که ما نمی‌شناختیم. من گفتم خوبست که اول این رفقا را معرفی کنید که سمت‌های آنها معلوم شود. شما که هیچ‌چانه چاپ کرده‌اید و نه نوشته‌اید از کجا معلوم است که واقعا "اینها عضو کمیته مرکزی هستند. بعلاوه اگر هستند آنها را معرفی کنید والا ممکن است شصت هفتاد نفر دیگر هم همینطور بیایند و بگویند ما عضو کمیته مرکزی هستیم.

سوال : از آنچه که شما می‌فرمائید من خودم هم در نظر داشته‌ام یک توطئه سکوتی نسبت به تصمیمات متخذه و مذاکراتی که در پلنوم‌ها انجام می‌شده همیشه در حزب وجود داشته که اعضا حتی الامکان اطلاع پیدا نمی‌کردند که کی چه قصورهائی کرده و مسبب شکست‌های ما کی بوده است. من خودم تا بحال چهار شکست فاجعه آمیز را دیده‌ام و حتی اینرا میدانم که از آقای کیانوری خواستند که تصمیمات و مذاکرات مربوط به پلنوم چهارم را منتشر نکنند. او قول داد ولی بعد یکی از اعضای کمیته مرکزی گفت مگر آدم با دست خودش گری دست دشمن میدهد! آخر این خلاف اصل لنینی انتقاد و انتقاد از خود است که یک حزب صریحا تمام آنچه را که نکرده است و تمام آنچه را که کرده است و بزیان جریان بوده است همه را با مردم در میان نگذارد. این مردم هستند که باید ما را تقویت بکنند و به حکومتی برسانند که به این مردم باید خدمت بکند، کما اینکه خمینی ادعاهائی کرد و مردم او را به حکومت رساندند. این را چه جواب دارید بدهید رفیق ایرج، در حالی که شما مدت‌های مدید مسئولیت در حزب داشتید. میدانید که من قصد حمله به شما را ندارم و شما را دوست دارم ولی این مسئله جدا از مصالح حزب و ملت و مملکت ماست.

اسکندری : اولاً "در اینجا صحبت مهربانی و لطف شما به من بجای خودش، من هم به شما ارادت دارم ولی این یک مسئله شخصی است در اینجا صحبت از حزب است و خیلی هم من خوشوقت می‌شوم که رفقا انتقاد کنند، از خود من هم انتقاد نکنند هیچ اوقاتم تلخ نمیشود. اصل دموکراسی حزبی منوط به آزادی انتقاد است. در اساسنامه

حزب نوشته شده است هر عضو نه تنها حق دارد، بلکه بعقیده من وظیفه دارد که در امور سیاسی حزب و تشکیلاتی حزب نظر خودش را بگوید و پایش با یستدو کسی هم حق ندارد و را بمناسبت اظهار نظرش مجازات کند. لذا من صریح اینجا عرض میکنم که خیلی خوشحالم که شما به من هم اگر انتقاد دارید بگوئید. اما توجه داشته باشید که من هفت سال بیشتر دبیر اول حزب نبوده‌ام. من از پلنوم چهارم ببعده دبیر دوم حزب بوده‌ام.

سؤال : ولی شما همیشه در هیئت اجرائیه بوده‌اید.

اسکندری : بله، بعد از آمدنش، من مدت ۹ سال، از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ دبیر اول حزب بوده‌ام. قضیه شهریاری مربوط به سال ۱۹۷۰ است. پیش از آن عضو هیئت اجرائیه بوده‌ام. البته عضو کمیته مرکزی هم بوده‌ام که در کنگره هم انتخاب شده بودم. اگر شما مجله دنیا را خوانده باشید خواهید دید که اکثر گزارشهای را که در پلنوم ها داده شده است من داده‌ام ولی برای رفقای حزبی ای که کتاب "دیدگاه‌ها" را منتشر کرده اند مثل اینکه من اصلاً در این دنیا نبوده‌ام. حالا شما میگوئید من مسئولیت دارم ولی این کتاب را بخوانید تا ببینید که من اصلاً وجود نداشتم. اول این کتاب با اظهارات کا میبخش در کمینترن شروع میشود در صورتیکه این موضوع مربوط به سال ۷۰ است و مربوط به زمانی است که کا میبخش را ما فرستادیم به مجله صلح و سوسیالیسم که در آنجا بمناسبت هفتمین کنگره کمینترن جلسهای تشکیل داده بودند ولی من نمیدانم بر مبنای چه ملاحظه‌ای اول آن کتاب نطق کا میبخش را راجع به کمینترن چاپ کرده‌اند.

بگذریم، در آن کتاب تمام آن گزارش‌ها را چاپ کرده‌اند. با اینکه تمام این گزارشها در مجله دنیا با اسم گزارش رفیق ایرج اسکندری چاپ شده در این کتاب همه جا اسم مرا از آنها حذف کرده‌اند، و یک جایی هم که اسمی از من آورده اند توضیح داده اند که او یک گزارش راست روانه داده است. خیلی تعجب آور است، من نمیدانم گزارش راست روانه چیست. نوشته اند که فلانی گزارش راست روانه‌ای داد که ما رد کردیم در حالیکه این گزارش را با تصمیمات در پلنوم تصویب کرده‌اند. معلوم نیست اگر گزارش راست روانه است چرا

آنرا تصویب کرده اند. البته اینکه گفتم با تصمیمات تصویب کردند برای اینکه همیشه همینطور بود که داده میشد رفاقا اظهار نظر میکردند این نظریات ثبت میشد، بعد در قطعنامه گفته میشد که این گزارش با اصلاحاتی که رفاقا در پلنوم پیشنهاد کردند تا شید شد و قید میشد که این اصلاحات در این گزارش قید بشود و منتشر بشود. لذا این استثنائی برگزارش بنده نبوده است و همه گزارش های پلنوم ها به این طریق بوده است.

باز مثل اینکه حاشیه رفتم. شما میگوئید که چرا ما اشتباهات را پرده پوشی میکرده ایم. این مطلب درست است. اما یک چیز را باید بگویم. مباحثات پلنوم ها البته منتشر نشده اند. تا موقعی که هنوز اعضا منتخب کنگره، دوم در کمیته مرکزی شرکت داشته اند و آدم های نسبتاً با شخصیتی بودند مباحثات خیلی جدی در پلنوم ها میشد. معمولاً تصمیمشان این بود که برای جلوگیری از اینکسه اختلافات به خارج نروند این مباحثات منتشر نشود برای اینکه در خارج سوء تعبیر میشود دشمن از آن سوء استفاده میکند. این تصمیم را پلنوم میگرفت نه رفیق ایرج اسکندری. اینرا میگویم برای اینکه به گردن من نیاندازید. ولی در قطعنامه ها اشاره ای به این مباحثات میشود. مثلاً در میان قطعنامه های پلنوم ششم قطعنامه ایست درباره اختلافات در داخل حزب، ولی اینها را البته چاپ نکردند. بنده در کتاب "دیدگاه ها" قطعنامه های راجع به گروه بندی های داخل حزب را ندیده ام که چاپ کرده باشند برای اینکه اسم خود کیا نوری در داخل آن گروه بندی بوده، اسم قاسمی بوده نخواستند اینها را منتشر کنند. اسم مریم خانم بوده. ایشان در حزب کم اختلاف ایجاد نکرده است. حالا متأسفانه در زندان است و من نمیخواهم چیزی از ایشان گفته باشم ولی اسناد و کیلی را که خانم توران میرهادی منتشر کرده این مطلب را نشان میدهد. رفیق و کیلی در آخرین وصیتش مطلبی را درست گفته است. این وصیت یک رفیق بزرگ ما است که من برایتان اینجا میخوانم. او این نامه ها را به خود کیا نوری و بعنوان "حسین عزیز" نوشته است. من حالا همش را نمیخوانم بخوانم. میگوید:

"شش نفری که هفته قبل اعدام شدند دارای روحیه خوبی بودند و

پیش از اینکه صفیر دلخراش گلوله‌هایی که بدن آنها را مشبک میکرد به گوش ما برسد صدای شعارهای آنها ما را تکان داد و به هیجان آورد. بعد می‌گوید: "این وصیت ماست. خوشحالیم از اینکه چنین مرگ پر افتخاری نصیب ما شده است. گفته‌های این رفقا در دادگاه مـلاک قضاوت شما درباره آنها واقع نشود. خاطره شهیدان را اگر امی بدارید. خانواده‌های داغدار آنها را دلداری بدهید، حتی المقدور از پریشانی خانواده‌های آنها جلوگیری کنید. نکات زیر را به عنوان وصایای ما تلقی کنید. فاشیسم را بشناسید و حزب را برای تحمل ضربات سخت تر آماده کنید و پیش‌بینی‌های لازم را بنمائید. با جاسوسان و خیانتکاران در درون حزب بشدت مبارزه کنید و این را از مهمترین وظایف خود بشمارید. در انتخاب کارها دقت و باز هم دقت کنید. کنترل و بویژه کنترل از پائین را توسعه دهید و تحکیم کنید. انتقاد از پائین را تشویق کنید و به آن میدان دهید. رهبری را به هر نحوی که میدانید تقویت کنید، هرگونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار دهید". (۱) (در اینجا اسکندری به‌گریه افتاد و بعد از مدتی سکوت سخنش را ادامه داد).
بله، می‌خواهم بگویم ببینید چه وصایای ذی‌قیمتی به ما کرده‌اند. البته این نامه به ما نرسیده است و بهمین دلیل وقتی که این نامه را خانم وکیلی چاپ کرد در روزنامه "مردم یک حمله‌ای هم به ما کردند. او هم نوشته است که من این نامه را بدست خودم به کیانوری داده‌ام. کیانوری و اطرافیان‌ش گفتند که این نامه خصوصی است، در صورتی که این نامه بعنوان کمیته مرکزی نوشته شده است و بدست ما نرسیده چونکه کیانوری این نامه را به کمیته مرکزی نداده است. رفیق وکیلی در این نامه نوشته است در داخل هیئت سه نفری افسران بنظر من یک جاسوس هست، این را رسیدگی

۱- نامه‌های وکیلی در سال‌های ۵۸ و ۵۹ دوبار با عنوان "نامه‌های از زندان" چاپ شده است. در این کتاب بعضی اظهار نظرهای منفی وکیلی در مورد بعضی از شهدا مانند سرهنگ میسر و خسرو روزبه از طرف خانواده، اوجذف شده‌اند.

کنید برای اینکه مطالبی را که بین ما واقع شده در رکن دو قبلا" از آنها اطلاع داشته اند.

سؤال : اشاره به چه کسی بوده است ؟

اسکندری : من نمیدانم. این را وکیلی مینویسد. این نامه به کمیته مرکزی نرسیده و تا موقعی که این خانم آنرا چاپ کرد از آن اطلاع نداشتیم. تیترا نامه هم "حسین عزیز" است که اسم مستعار کیانوری بود، و این نامه به او داده شده است ولی او نامه را به کمیته مرکزی نداده است. روزنامه مردم در تهران برداشته نوشته شما چرا یک نامه خصوصی را بعنوان جمعی تلقی کرده اید. آنهم جواب داده که خیر، این نامه برای کمیته مرکزی بوده، از سیاق این نامه هم معلوم است که به جمع خطاب میکنند چون میگوید چنین بکنید و چنان بکنید و طرف سخنش یک نفر نیست.

البته در این مسائل حق با شماست. در حزب همیشه یک چنیــــن جریاناتی وجود داشته است و متأسفانه در خیلی از شکست ها این اشتباهات تاءثیر کرده است. بهر حال دو خط مشی مختلف در داخل حزب وجود داشته است : یک خط مشی که من اسم آنرا میگذارم خط مشی دموکراتیک و عبارت از این بود که مطالب را باید در مقابل توده های حزبی، در حوزه های حزبی و بین رفقای حزبی مطرح کرد، سیاست حزب باید از پائین به بالا بیاید و بعد بالا تصمیم بگیرد. این یک نظر بود. یکی دیگر یک خط مشی ای بود که اگر بخواهیم بگویم جنبه وابستگی داشت و باید اسم آنرا خط مشی وابسته بگذاریم و کسانی که پیرو این خط مشی بودند به دموکراسی هیچ توجه نداشتند و همیشه منتظر بودند که از جای دیگری به آنها دستور برسد. مسبب این خط مشی البته کامبخش بوده و او این گروه ها را تشکیل داده و دیگران هم دنبالش رفتند.

سؤال : کامبخش کی وارد حزب شده بود و چرا تاءخیر داشت ؟

اسکندری : کامبخش یک سال بعد از تشکیل حزب وارد حزب شد. البته فعلا" نوبت شما نیست ولی من حتما" به این سؤال جواب میدهم برای اینکه سؤال مهمی است.

سؤال : شما رفیق، باز بعنوان قدیمی ترین عضو و بازیکی از پایه گذاران حزب میتوانید بفرمائید که به چه مناسبت یک تجزیه و تحلیل

قانع‌کننده از بزرگترین شکست تاریخ حزب نداده‌اید. چون من به من اجازه می‌دهد که شکست آخر را مقایسه بکنم با شکست‌های قبلی چونکه در تمام این شکست‌ها حضور داشته‌ام. تا حالا یک تجزیه و تحلیل قانع‌کننده‌ای از بزرگترین شکست حزب، که به آن باید نام فاجعه داد بعمل نیامده و علل و عوامل این بزرگترین شکست ما مانند شکست‌های گذشته مسکوت مانده است.

اسکندری : من خیال می‌کنم که آتمسفر این جلسه اخیراً که من برای رفقا توضیح داده‌ام باید کاملاً کافی باشد برای پیدا کردن دلیل اینکه چرا تحلیل ندادند. این همان چیزی بود که من در پشت تریبون همین جلسه اخیر، به شهادت رفقای که در این جلسه اخیر حضور داشته‌اند، همین حرف‌ها را گفتم. من البته این جلسه را بعنوان پلنوم قبول ندارم. بهر حال من در همانجا گفتم آقا، بعد از این شکست به این بزرگی که حزب خورده است لااقل رفقای حزبی و کارهای حزبی انتظار دارند که شما یک تحلیلی در گزارشتان بدهید که چطور شده که این شکست‌ها اتفاق افتاده است و مسئولیتش به گردن کیست. اینکه دیگر شوخی بردار نیست. یکی دیگر اینکه باید در این گزارشتان صریحاً معلوم کنید که با این رژیم کنونی میخواهید چه کار کنید؟ هنوز از آن پشتیبانی میکنید یا اینکه می‌خواهید به آن حمله کنید، چونکه رفقای حزبی حق دارند بپرسند تکلیف ما چیست. گفتم یکیش خودبنده. من میدانم آلان با زهم باید بگویم آیت‌الله خمینی اینطور فرمودند و هر چه که میگویند درست است یا اینکه باید بگویم که خیر، این رژیم مرتجع‌ترین رژیم است که در ایران تا بحال روی کار آمده است. بالاخره در آنجا گفتم که باید صریحاً تحلیل کنید و مراحل انقلاب را برای مردم توضیح بدهید تا معلوم بشود چطور شده و کجا اشتباه شده است. این راهم مطابق همان متدگوش دادند و حتی یک نفر مطلقاً یک کلمه هم راجع به این موضوع حرف نزد و بعد هم همان گزارش را تصویب کردند که شما در روزنامه راه توده خواندید. بهمین دلیل من وظیفه خودم میدانم و میدانستم که جداگانه نظریات خودم را بگویم چون واقعاً صحیح نیست و من قبلاً هم به آنها گفته‌ام. آنها به من پیشنهاد کردند که بیا بید نظریات خودتان را هر چه هست بنویسید تا

آنرا بعنوان زمینه بحث طرح بکنیم. گفتم آقا، اگر لازم باشد من خودم مستقلاً بحث میکنم. نظریات من معلوم است و ثبت شده است ولی در روزنامه راه توده بنده چیزی نمی‌نویسم، چون من با این روزنامه از سر تا پای آن مخالف بودم. گفتم بنده حاضر نیستم اسم خودم را توی آن روزنامه بگذارم چون من از روز اول گفتم که این سیاست غلط است ولی شما هنوز هم دارید این سیاست غلط را دنبال میکنید و باز هم میخواهید که اسم من در این روزنامه بیاید که همه اینطور فکر کنند که اسکندری با این نظریات موافق است. نتیجه این شد که مسائلی را که آلان رفقا بطور خلاصه گفتند اینجا و آنجا آنها را مطرح کردم ولی با همان توطئه سکوت کسه برایتان توضیح دادم مواجه شده و بنده به هیچ کدام از آن تصمیمات رأی ندادم و به همه آنها رأی مخالف دادم. رفقای که در آنجا بودند، مثل رفیق بابک، شاهد است، خودش هم رأی نداد. یک عده زیادی از رفقای هم که از ایران آمده بودند به آن تصمیمات رأی ندادند. منتها آنها عضو مشاور بودند. اگر اشتباه نکنم از سیزده نفری که آمده بودند سه نفر آنها فقط رأی دادند.

سؤال: آخر اینکه برای آنها افتخاری ایجاد نمی‌کند. فرض کنیم که دست اندرکاران خواسته اند که این موضوع سکوت بماند. خوبه رفقای که رأی نداده اند، من جمله شما رفیق ایرج، میخواستید علل شکست را بیانشید بررسی کنید، چون این مسائل سکوت مانده است.

اسکندری: من نظریات خودم را گفته‌ام. شما سؤال نکردید که من در آن جلسه چه چیزهایی را گفته‌ام. من در آنجا مدت یک ساعت صحبت کردم. دوسه مرتبه هم صحبت کردم. همه میدانند که من تمام نظریات خودم را گفته‌ام، شما مطمئن باشید.

سؤال: اما اینها که منتشر نشده. آیا باز هم ما نباید بدانیم؟ ما که دیگر با یمان لب‌گور است ولی تکلیف این جوان‌ها چیست؟ اینها چندتا شکست دیگر باید بخورند؟

اسکندری: من که مسئول منتشر شدن اینها نیستم، مسئول این کار رهبری فعلی است که خودش را جای رهبری حزب قرار داده است و کنترل تمام روزنامه‌ها دست آنهاست. آنها هستند که باید بیایند

و به شما اطلاع بدهند. شما باید از آنها بپرسید، چرا از من میپرسید؟ من میگویم که من به وظیفه خودم عمل کرده‌ام و تا دقیقه آخر هم رای نداده‌ام و حرفهای خودم را هم گفته‌ام. حال که منتشر کرده‌اند از آنها سوال کنید، برای آنها بنویسید و اعتراض کنید. بگوئید آقا، چرا به ما اطلاع نمیدهید؟ به من که نباید بگویید، چون من خودم در اقلیت هستم. من اگر در اینجا صحبت میکنم برای اینست که این را بعنوان عضو کمیته مرکزی وظیفه خودم میدانم برای اینکه پس فردا با زهم نگویند آقا تو هم مسئولی، هر چه سوال دارید من جواب میدهم والا قاعدتا "مسئولین فعلی حزب باید توضیح بدهند من رفیق رادمش هم همینطور، رفیق بابک هم همینطور هر کدام از نقطه نظر خودشان آنجا صحبت کردند، راجع به تصمیمات و راجع به این گزارش اعتراض کردند. رادمش مثلاً راجع به مسئله ایدئولوژی صحبت کرد، راجع به مذهب و اینکه حزب مسائل سوسیالیسم و مسائل مذهبی را با هم قاتی کرده است نطق مفصلی کرد و انتقاد کرد.

من یکی از انتقاداتم را برای رفقای حاضر در این جلسه میگویم. من در آنجا استدلال کردم که این کارهایی که در ایران شد و سیاستی که پیش گرفته شد در واقع مخالف تصمیمات پلنوم شانزدهم بود، یعنی همان پلنومی که خود کیهان نوری گزارش آنرا داده بود و تصویب هم شده بود. این پلنوم در ماه فوریه سال ۱۹۷۹ برگزار شد یعنی بعد از آمدن خمینی به تهران. اگر شما تصمیمات این پلنوم را مطالعه کنید ببینید در آنجا نوشته شده که آنلان که انقلاب شده حزب ما وظیفه دارد که با همه نیروها و گروه‌های انقلابی، من جمله با تصریح مجاهدین، چریک‌های فدائی خلق و همچنین نیروهای که از آیت الله خمینی پشتیبانی میکنند، اتحاد بکنیم و با اتحاد با آنها امر انقلاب را پیش ببریم. من در آنجا گفتم آقا، در فرمولی که ما صحبت از اتحاد کردیم منظورمان اتحاد با این نیروها بود ولی ما درست برعکس آن عمل کردیم. ما رفتیم دنبال تابعیت مطلق. هر چه آنها گفتند ثابت کردیم و عملاً با نیروهای دیگر هیچ ائتلافی نکردیم بلکه سعی کردیم در داخل این نیروها انشعاب ایجاد بکنیم و یک عده‌ای را بر علیه عده دیگر تیر کردیم و بعد هم به آنها

گفتیم که هر کس خط مشی ما را قبول دارد بیاید با ما اتحاد برقرار کند. گفتم اینکه سیستم اتحاد نیست، اصل اتحاد اینست که دو عقیده، مختلف وجود داشته باشد ولی در یک نقطه یا چند نقطه با هم مشترک باشند ولی کاری که ما کردیم این بود که به آنها گفتیم چرا شما نمیاید مثل ما از خمینی تبعیت نکنید. بعد هم یک خط امام اختراع کردیم. من آنجا در آن جلسه گفتم که آقا این خط امام که شما نوشته اید و در پلنومتان هم از آن صحبت کرده اید این خط امام عیناً مثل یک گل میخی است که نقاش چیره دستی روی دیوار با برجستگی کامل نقش بکند و همه آن را ببینند و خیال کنند که واقعاً گل میخ است. بعد خود نقاش هم با ورس بشود و بخواهد پالتوی خودش را به آن گل میخ آویزان کند. حالا جریان کار ما اینطوری شده است. ما آمده ایم پنج نکته را آورده ایم بعنوان خط امام، مثل دموکراسی، ضد امپریالیسم، مردمی و از این قبیل حرفها این را ما اختراع کردیم و بعد هم هر چه خود آنها گفتند که خط امام این نیست ما گفتیم که شما نمیفهمید، خط امام همین است با نیروهای دیگر اتحاد برقرار نکردیم و از نیروهای طرفدار خمینی هم تبعیت کردیم، بقول معروف هم شلاقش را خوردیم و هم پیاز را و نتیجه آن هم همین شده که الان هست.

اینها را رفقا، من بتفصیل، در همان جلسه عرض کرده ام. لذا به شخص من لااقل در این مورد ابرادی وارد نیست، و این تنها مربوط به این جلسه نیست، این مطلب را من همان موقعی که در ایران بودم از همان اول گفتم که این سیاست غلط است ولی به حرف من گوش ندادند. بعد هم که آمدم به خارج، به مقامات دیگری که ذینفع هستند (۱) باز هم گفتم و استدلال کردم که این سیاست غلط است. در هر جلسه ای هم که از من سوال شده نظریات خودم را گفته ام، به طوری که یک کسی به من میگفت در ایران کسی نیست که نظریات شما را نداند، همه نظریات شما را میدانند. من میدانم تا چه

۱- ایرج اسکندری طی نامه ای که در اکتبر ۱۹۸۱ (مهر ۱۳۶۰) به سرژنف و خطاب به کمیته، مرکزی حزب کمونیست شوروی نوشته نظر خود را مبنی بر غلط بودن خط مشی حزب توده به تفصیل یاد آور شده است.

اندازه درست میگوید ولی من خودم خیال میکنم که من به وظیفه خودم عمل کرده‌ام.

این حرف شما درست است ولی البته مباحثات پلنوم‌ها را معمولاً هیچ‌جا منتشر نمیکنند چون در جاهائی که احزاب قانونی هستند، مثل حزب کمونیست فرانسه، روزنامه نگاران در جلسات حاضر می‌شوند. اما سازمان‌های مخفی مذاکرات را منتشر نمیکنند و فقط قطعاً ما را منتشر میکنند. اینست که عملاً اینطور شده که مباحثات ما منتشر نشده است، چون ما همیشه در حالت مخفی بوده‌ایم، غیر از این چهار سال اخیر که حزب علنی شد و آن هفت سال اول که حزب علنی بود، بقیه را ما هم‌اش درخفا بوده‌ایم. اگر خاطرتان باشد ما تا کنگره دوم، یعنی تا سال ۱۹۴۹، یعنی تاریخی که به شاه تیراندازی شد و حزب غیرقانونی اعلام شد. تا آنجا ما حتی مذاکرات کنگره‌ها را هم منتشر میکردیم. جزوه‌هایی که درباره کنگره اول و دوم منتشر شده با تمام مذاکرات هست. تا وقتی که حزب علنی بود اینرا ما مراعات میکردیم ولی بعد که حزب مخفی شد البته تصمیم گرفته شد که مطالب ذکر نشود.

سؤال : رفیق ایرج، فکر میکنم این سؤال برای خیلی‌ها مطرح است. من نمیگویم قبل از سوء قصد به شاه خبر را منتشر نکنیم. بنده نمیگویم که آن درست نبوده ولی بکلی هم نباید آنرا مسکوت بگذارید. بر اساس این اصل لنینی که میگوید ملاک جدی بودن یک حزب میزان برخوردش به انتقاد و انتقاد از خود است نباید این مسائل را بکلی از مردم مخفی بکنیم. یک عده‌ای دور هم جمع می‌شوند و بیخ گوش همدیگر حرف‌هایی می‌زنند بطوری که مبادا به طرف بر بخورد. با مردم ما، مردمی که میباید از ما پشتیبانی بکنند، ما حتی خطوط اصلی را هم با آنها در میان نمیگذاریم. من نمیگویم که از سیرت‌پیاپا بگوئیم ولی مقداری را لاقلاً باید گفت. مثلاً نسبت به مصدق ما اعمالی کرده‌ایم که درست نبوده است، اینها را باید به مردم بگوئیم. ساواک که بالاخره با نویسندگان مزدور و اجیر خودش این را به مردم قبولاند که ما باعث شکست مصدق شده‌ایم لاقلاً ما اشتباهات خودمان را باید میگفتیم. من یادم است، آن وقت‌ها گفته میشد که حزب با مصدق مرتباً تماس و مذاکره داشته، و

همینطور در روزنامه، بسوی آینده مرتب مینوشتیم دیشب توافق انجام شد. بعدهم معلوم شد که هیچ توافقی در کار نبوده است، و ما مرتب خودمان را مفتضح میکردیم. این را لااقل باید به مردم بگوئیم، آیا حالا هم مردم واقعیت سیاست حزب توده را در زمان مصدق نباید دانند؟ چنانمیخواهیم اینها را بگوئیم.

اسکندری : آژیتاسیون نکنید، سؤال نکنید.

سؤال : سؤال دیگرم اینست که شما و رفیق رادمش چرا ایران را ترک کردید. شما ممکن بود اگردر ایران میماندید در شرایط مطلوبی هم قرار نمیگرفتید چون آتمفر علیه شما بود، شاید هم اگر شما یا رفیق رادمش حرفی میزدید میگفتند اینها چون از دبیرکلی بر داشته شده اند حالا میخواهند کاری را که رهبری فعلی میکند قبول نداشته باشند ولی وظیفه شما ایجاب میکرد که بمانید. رنجیدید، ایران را ترک کردید و آمدید. رفیق رادمش هم رنجیدند، آمدند. در صورتیکه اگر میماندید و حرفتان را میزدید به مرور درستیی نظریاتتان ثابت میشد.

اسکندری : عرض کنم که راجع به سؤال اخیر، کیا نوری گفته است که اسکندری و رادمش با اجازه حزب به خارج رفته اند ولی در واقع من را تبعید کردند. شما که اطلاع ندارید، آنها مرا با تلفن تهدید میکردند، حتی در منزلی که من زندگی میکردم سنگ مسی انداختند و فحش میدادند. صفری آلان اینجاست و در هیئت دبیران هم هست، در تصمیم گیری هیئت اجرائیه حضور داشته. اگر او را گیر آوردید از او بپرسید که چطور شد که فلانی به خارج رفت، خود او با عموئی به منزل من آمدند و گفتند صلاح در این است که شما بروید. آنها در هیئت اجرائیه تصمیم گرفته بودند که من در ایران نباشم، آنها هم آمدند و دستور را به من ابلاغ کردند، شما حالا از من میپرسید که چرا رفتی؟ من ایران را ترک نکردم، به من دستور دادند من هم دستور حزب را اجرا کردم. قبلاً گفته بودم که من مسی خواستم از هیئت اجرائیه استعفا کنم ولی کیا نوری خودش گفت که هیئت اجرائیه بدون اسکندری نمیشود، اما بعداً زما حبه ای که من با تهران مصور کردم این تصمیم را گرفتند.

اما راجع به اینکه مطالب را باید در میان گذاشت من صد درصد حرف

شما را تا ثید می‌کنم. اصلاً "دموکراسی حزبی" معنایش همین است! این اصل لنینی که شما گفتید کاملاً "دقیق و درست" است. من شخصاً همیشه عقیده‌ام این بوده که مطالب را با کادرها و افراد حزبی در داخل حزب باید مطرح کرد ولی این را هم باید بگویم که تصمیمات جمعی در داخل حزب هم خودش یک اصل دموکراتیک است، وقتی اکثریتی تصمیم بگیرد که حالا فلان موضوع را مخفی نگه‌داریم چساره‌ای نیست. من بعنوان دبیر حزب مجری تصمیمات پلنوم بوده‌ام. البته رادمنش دبیر اول حزب بود من هم یکی از دبیرها بودم. این رفقای که در مهاجرت بوده‌اند، از جمله رفیق بابک و رفیق آذرنور که اینجا است، و رفقای دیگری که متأسفانه اینجا نیستند که من به شما نشان بدهم، این رفقا میدانند که ما چقدر کوشیدیم برای اینکه کادرهای حزبی در پلنوم‌ها شرکت بکنند. یکی در پلنوم چهارم بود که ما ۶ نفر از رفقای کادر حزب را دعوت کردیم، یکی هم پلنوم هفتم بود، یعنی موقعی که قرار بود با فرقه دموکرات آذربایجان اتحاد بشود، باز هم پلنوم وسیع تشکیل دادیم. ما تا حدی که توانستیم عمل کردیم ولی وضع از قرار دیگری بود.

اما راجع به دوران مصدق، جانا سخن از زبان ما می‌گویی. من در آن زمان در اینجا، در پاریس بودم و در فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگران کار می‌کردم. در واقع اگر بخواهم همه مطالب را یکی یکی بگویم خیلی طول میکشد. بعد از جریان آذر ۲۵ رفقا تصمیم گرفتند که من به خارج بروم برای اینکه درست‌ترش برای من پرونده درست کرده بودند و مرا بمناسبت آن دوبار به اعدام محکوم کرده بودند. رفقا تصمیم گرفتند که من بروم و بعد که آنها از آسیاب افتاد برگردم. من هم به فرانسه آمدم و در پاریس بودم. خوب، رفقا تصمیم گرفتند. بنده در پاریس یک شاهی پول نداشتم. باطمینان اینکه رفقا بعداً برای من ترتیبی خواهند داد در آن موقع فقط دو هزار تومان با خودم آورده بودم. هر چه منتظر شدیم خبری از پول نشد. از طرف خانواده‌ام، مادرم برای من قدری پول فرستاد اما رفقا هیچ کمکی نکردند. بعد وضع من طوری شده بود که نمیدانم گفتنش خوب است یا بد، من در اینجا داشتم از گرسنگی می‌مردم و زندگی خیلی بدی داشتم و اگر دوستان

فرانسوی من نبودند حقیقتش اینست که بنده نمیتوانستم در اینجا بمانم و هر چه هم به رفقا نامه نوشتم نوشتند مصلحت نیست که حالا شما بیایید. همین رفیق را دمنش که در کنگره^۱ دوم در تهران دبیر کل حزب شده بود، به من نامه نوشت که رفقا صلاح نمیدانند توبیائی، کنگره^۲ دوم را هم تشکیل دادند و مرا که عضو کمیته^۳ مرکزی و دبیر حزب هم بودم دعوت نکردند. من نامه^۴ اعتراضی نوشتم که خوب، رفقا کنگره^۵ حزبی است و من را که عضو کمیته^۶ مرکزی هستم و دبیر حزب هستم (دعوت نمیکنید). در کنگره^۷ اول سه نفر دبیر معین کرده بودند که یکی من بودم و یکی دیگر الموتی بود. گفتم آقا، دبیر حزب که عضو کمیته^۸ مرکزی است باید در آنجا حضور داشته باشد و گزارش بدهد. بعد را دمنش به من نوشت - کاغذش هست و در آرشیو حزب هم هست - که رفقا فعلاً صلاح نمیدانند توبیائی برای اینکه آن جریانات هنوز باقی است و پرونده^۹ نظامی علیه توهست، در کنگره دوم بنده غیاباً^{۱۰} انتخاب شدم ولی خود مرا راه ندادند، یعنی گفتند مصلحت نیست، درست هم میگفتند برای اینکه پرونده^{۱۱} ای وجود داشت که در آن برای من حکم اعدام صادر کرده بودند و مدعی بودند که من میخواستم جمهوری مازندران تشکیل بدهم. چون وکیل مازندران بودم یک چنین پرونده^{۱۲} ای را برای من درست کرده بودند. اینها مفصل است و نمیخواهم حاشیه بروم. اگر بخواهم توضیح بدهم تا صبح طول میکشد.

ولی راجع به ملی شدن نفت، در آنوقت حزب هنوز علنی بود (۱) و مخبر روزنامه^{۱۳} مردم را فرستادند به پاریس و او با من مصاحبه کرد. او گفت عقیده^{۱۴} شما راجع به ملی شدن نفت و این شعار حزب چیست، من گفتم این عملی را که حزب میکند البته من آنرا صحیح نمیدانم برای اینکه آن موقع روزنامه^{۱۵} ها می رسید (و من در جریان مسائل بودم، گفتم) ملی شدن نفت همان چیزی است که ما میخواهیم. ما

۱- در این زمان حزب توده غیرقانونی و مطبوعات رسمی آن مخفی بود. شاید منظور اسکندری از علنی بودن حزب، فعالیت وسیع آن و مطبوعات متعدد علنی وابسته به آن، و از جمله "جمعیت مبارزه با استعمار" بوده است.

که آرث پدرمان را نمیخواهیم، بابا حالا دارد نفت را ملی میکنند و ما داریم با او مخالفت میکنیم و شعار دیگری میدهیم بعنوان این که اول قرار داد نفت جنوب الغاء بشود و بعد ملی بشود. او گفت که این نظر خیلی انتروسان است که شما میگوئید، اجازه میدهید این صاحب را منتشرکنم؟ گفتم با اجازه حزب و بروید بگوئید من با خط مشی حزب مخالف هستم، گفت ما اجازه اش را میگیریم ولی بعد رفت آنجا و آنرا چاپ نکردند. بعد من یک نامه مفصلی، یعنی یک کتابچه ای برای رفقا نوشتم که حالا هم در آرشیو حزب موجود است. در آن نامه من بفقیده خودم تمام اشتباهات رفقا را در مورد ملی شدن نفت گفتم، و گفتم که رفقا، آخر تاکی ما این چیزها را نمی فهمیم. آخر وقتی که نفت ملی بشود، همه صنایع نفت ملی بشود خوب، بطریق اولی نفت جنوب هم بخودی خود ملی میشود. گفتم من نمیدانم این شعار را شما از کجا آورده اید، بعد هم در مورد بورژوازی و درباره خود مصدق هم شما در اشتباه هستید. من اولین تحلیل را راجع به بورژوازی ملی در همان جزوه نوشته ام. طوری بود که کیانوری در پلنوم چهارم گفت اگر نامه ایرج نرسیده بود ما تا آخر هم در اشتباه بودیم. من یک نامه ای، حتی یک کتابچه ای تالیف کرده بودم و غیرا اعضای کمیته مرکزی حزب یک نفر شاهد دارم که آنوقتها عضو حزب بود و آن ژرژ آوانسیان است و حالا هم در پاریس است. ژرژ و میرهادی را که هر دو جزو کادرهای حزبی بودند هر دو را من به ایران فرستادم ولی با آنها بد رفتاری کردند. در هر صورت کاری نداریم. عرض کنم که آنوقتها فتوکپی مثل حالا به این آسانی نبود. من کتابچه را به ژرژ دادم پاک نویس کرد. یکی را خودم نگهداشتم و دیگری را برای حزب فرستادم. برای این می گویم که او شاهد من است. این انتقادات را رفقای دیگری هم که در پلنوم چهارم بودند اطلاع دارند. از بابک و آذر نوربیرسید، این نامه من در حزب معروف بود. بهمین دلیل وقتی در تهران، در یک جلسه هیئت اجرائیه راجع به خمینی مطالبی را مطرح کردم و گفتم آقا، این سیاست غلط است و بالاخره شما پدر حزب را در میا ورید و این نمیشود، کیانوری گفت ایرج در یک مورد درباره مصدق حق داشت و خط مشی درستی را میگفت ولی در اینجا در غلط

میگوید و اشتباه میکند. گفتم خیر آقا، اینجارا هم می بینید که اشتباه نکرده ام. به شما میگویم که اشتباه نیست. من میگویم حزب را نگهدارید و مواظب باشید. گفتم اینها گوش خوابانده اند شما آخوند را نمی شناسید. تمام تاریخ مملکت ما، تمام نویسندگان و شعرای ما در بارهٔ دورویی و تذبذب آنها صحبت کرده اند. آخر شما چطور اینها را نمی شناسید. آخوند دروغ میگوید، بخصوص این بابا که از همان پاریس گفته حزب کثیف توده، بعدهم که گفت با اینها راهپیمائی نکنید، با اینها همکاری نکنید. گفتم اینکه خودش در کتاب ولایت فقیهش گفته، آنرا هم قبلاً "بصورت درس منتشر کرده ما هم قبلاً" در دبیرخانهٔ حزب داشتیم و تمام رفقا آنرا خوانده اند. بصورت چاپ سنگی بود و در نجف درس میداد. همین بنی صدر و حبیبی و قطب زاده که او را کشتند، در پاریس کمیته‌ای داشتند و از جمله برای ما میفرستادند که ما در رادیو صدای پیک ایران منتشر کنیم. این چیزها را که ما منتشر نکردیم فقط مطالبی را که ضد آمریکا گفته بود در پیک ایران منتشر کردیم.

میخواهم در مورد مصدق بگویم. من مصدق را شخصاً خوب میشناختم. علاوه بر همه با خانوادهٔ ایشان هم مربوط بودم و مصدق به من میگفت تو جای پسر من هستی. من خوب میدانستم که مصدق چه میخواهد. به آنها میگفتم آقایان، این چه آنالیزی است که شما میکنید. مصدق آدمی است ملی و حالا آمده و فرصت پیدا کرده و میخواهد نفت را ملی کند. میدیدم که حرف من به گوش این رفقا نمی‌رود و با زاهمیین روزنامه‌ها می‌آید که مرتب در آنها به مصدق حمله میکردند.

در F.S.M. (فدراسیون جهانی سندیکاها) بنده مسئول شعبهٔ شرق بودم که بعد جیم را به جواهری، که حالا اینجا است، دادم. او وارد است، از او پرسید. اینها را میگویم برای اینکه نگوئید حالا که اوضاع تغییر کرده برای مادروغ نقل میکند. شاهد دارم، شاهد همهٔ اینها وجود دارد. عرض کنم که در مجلهٔ فدراسیون سندیکای جهانی همان موقع که موضوع ملی شدن نفت مطرح بود و بخصوص کارگران نفت اعتصاب کرده بودند من این را بهانه کردم و در مجلهٔ فدراسیون سندیکال موندیال مقاله‌ای به فرانسه نوشتم. این مجله در C.G.T. وجود دارد و میتواند بگیرد.

سایان (۱) به من گفت تو راجع به این اعتصاب یک تحلیل بنویس، من گفتم حزب ما عقیده اش این نیست، عقیده حزب چیز دیگری است، گفت توبه حزب چه کار داری، تو از نظر کارگری بنویس، من یک مقاله تحلیلی نوشتم که در آن گفته شده بود طبقه کارگر ایران طرفدار ملی شدن نفت است و درست هم هست، امپریالیسم انگلیس و شرکت نفت را هم فاش و برملا کردیم. این چیزها را من در آنجا نوشتم. این مقاله را که نوشتم، یک هفته از این مقدمه گذشت، یک نفر بود بنام دسو Dessault که پارسال مرد. این دسو دواشن (مدیر) Doyen اونیورسیتته گرنوبل بود و در قسمت فاکولتته اقتصا دبود. من رئیس شعبه بودم و این دسو عضو من بود و با من کار میکرد. آمد و گفت، ایرج مقاله تو را امروز در دلیلی ورکر (۲) خواندیم. گفتم من به دلیلی ورکر مقاله ای نداده ام. گفت آن را در سرمقاله گذاشته اند و نام ایرج اسکندری را نوشته اند. گفتم درباره چه؟ گفت راجع به نفت. بالاخره رفتیم دلیلی ورکر را گرفتیم دیدم راست میگوید اسم مرا هم بالای مقاله گذاشته اند. نگاه کردم دیدم همان مقاله ای است که من در مجله F.S.M. نوشته ام. آنرا سرمقاله دلیلی ورکر گذاشته اند و چاپ کرده اند. برای من خیلی تعجب آور بود. یکنفر انگلیسی بود با اسم ماک کوینی که در فدراسیون کار میکرد و با اصطلاح نماینده سندیکا های انگلیسی بود و عضو حزب (کمونیست انگلیس) بود. من به او گفتم این چیست؟ شما اصلاً به من هم نگفتید، با من مشورت هم نکرده اند و گذاشته اند سرمقاله دلیلی ورکر. رفت بالندن تماس گرفت و آمد به من گفت قضیه این است که در داخل حزب کمونیست انگلستان راجع به ملی شدن نفت ایران اختلاف نظر بود، یک عده ای میگفتند که خود حزب توده مدعی است و میگوید آمریکا آنها میخواهند بیایند و جای انگلیس ها را بگیرند و لذا مخالف ملی شدن نفت هستند. آنها هم گفته اند ما که انگلیسی هستیم بطریق اولی دلیلی ندارد به خاطر آمریکا بیاییم و با اصطلاح شاه بلوط را از آتش بیرون بکشیم.

۱- لوئی سایان سالها دبیر کل فدراسیون جهانی سندیکاها بود.

۲- ارگان مرکزی حزب کمونیست انگلیس Daily Worker

در حزب کمونیست انگلستان یک عده‌ای چنین حرفی زدند. اما عده دیگری مدعی بودند که این اصلاً غلط است و باید از ملی شدن نفت پشتیبانی کرد چون این یک مبارزه جدی ضد امپریالیستی است ولی آنها در اقلیت بودند. او گفت بعد از اینکه مقاله تو در مجله F.S.M. چاپ شد در کمیته مرکزی دوبار بحث کردند و گفتند آقا، بفرمائید. این فلانی این را نوشته و اینها هم با مدارک است گفت نتیجه اش این شد که کمیته مرکزی حزب کمونیست انگلستان تصمیم گرفت این مقاله را بعنوان سرمقاله دلیلی و رگر بگذارند. بعد خط مشی را عوض کردند و شروع به حمله به ضد شرکت نفت کردند. اینها را که عرض میکنم برای اینست که چون شما در این مورد سؤال کردید بدانید که من نظریات خودم را همیشه گفته‌ام، نوشته‌ام و مکرر عمل کرده‌ام. لذا از این جهت خیال میکنم که لااقل از این جهت به من انتقاد وارد نیست. این رفقای هم که در پلنوم چهارم بوده‌اند میدانند که در مسائل مربوط به مصدق نظریات من چه بوده، آنها میدانند نظریات من چه بوده و من چطور از نظریات خودم دفاع کرده‌ام. من پیشنهاد کردم که کیانوری بدلیل عملیات تکرر وانه‌ای که مرتکب شده و حزب را از حالت علنی به حالت مخفی انداخته است از کمیته مرکزی حزب اخراج شود برای اینکه تیراندازی به شاه بهانه شد که حزب را غیر قانونی اعلام کردند و درست ایشان در این کار وارد بود ولی خوب، این پیشنهاد هم مورد قبول همه واقع نشد و اکثریت نیاورد. من پیشنهاد کرده بودم هم او و هم قاسمی را از کمیته مرکزی حزب اخراج کنند. خسرو روزبه هم راجع به قاسمی چنین پیشنهادی کرده بود ولی آن جلسه که چنین رأی نداد، اما در انتخابش بعنوان عضو هیئت اجرائیه، او را انتخاب نکردند. خلاصه رفیق، این یک جریان خیلی طولانی است و متأسفانه وقت من کافی نیست و الا جزئیات آنها را بطور مفصل تر و کامل، با دلائل برای شما میگفتم. اما اصل مطلبی را که شما مطرح کردید کاملاً درست است و شما حق دارید. واقعاً این یک اصل لنینی است. اعضای حزب باید مطابق وظیفه خودشان عمل کنند. اگر اعتراض دارند باید بگویند. مخفی کردن و سرپوش گذاشتن و انتقاد نکردن، اینها جرم است. باید گفت فرض کنیم که بنده را حالا از حزب اخراج

کنند، طوری نمیشود. پس فردا که معلوم شد حرف من درست نبوده آنهائی که مرا اخراج کرده اند خودشان خجالت میکشند. بنا بر این آدم نباید بعنوان اینکه گویا خطر هست و فلان چیز هست و چطور می شود و چطور نمیشود (از حرف زدن) ابائی داشته باشد. اگر حرف حسابی است باید گفته این نوشته بر ژرف، رفیق فقید ما بنظر من حرف خیلی صحیحی است. در آخر کتاب "زمین کوچک" نوشته "خوشبخت آن کمونیستی است که در زمان حیات خودش هر چه را برای حزب صلاح میداند صریحا" گفته باشد". و من این حرف را خیلی میپسندم چون حرف لنینی است و حرف درستی است. باید گفت هر کس بترسد نتیجه اش اینست که مسئولیت را منگیر خودش هم هست و آن چیزها هم هیچ کدام اصلاح نمیشود. بهمین دلیل هم من معتقد هستم که اگر رفقا ایرادی دارند، اعتراضی دارند، حرفی دارند، کاملاً بنویسند و بگویند. چرا نمی گوئید؟ در این جلسات چرا باید سکوت بشود؟ حرف خودتان را بگوئید، خیلی هم صریح بفرمائید. این رفیق شهید ما (۱) هم همین حرف را زده است و به این مطلب برخورد کرده است ببخشید خیلی صحبت کردم، من یک خورده پر حرفم.

سؤال : آیا شما تصور میکنید آنچه آلان در حزب حکمفرماست با زمانی که رفیق رادمش وزمانی که خود جناب عالی دبیر اول بودید فرق دارد؟

اسکندری : بعقیده من فرق دارد. البته در اینجا از نظر حزب و از نظر تاریخ حزب مراحل مختلفی را در نظر بگیرید. من در اول جلسه چیزی را گفتم ولی ادامه اش ندادم و آن این بود که کنگره دوم، علیرغم اینکه بعضی از ماها با اندازه کافی شایستگی نداشتیم، اشخاصی را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرده بود که آدمهای نسبتاً با شخصیتی بودند. همان قاسمی و دکتور فروتن که اخراج شدند آدمهای خیلی با شخصیتی بودند. خوب، حالا منحرف شده اند کاری نداریم، آن مطلب دیگری است ولی شخصاً آدمهایی بودند که نظر خودشان را میگفتند، بحث میکردند،

۱- معلوم نیست منظور اسکندری از رفیق شهید کیست، احتمالاً اشاره به سرگرد و کیلی دارد.

صحبت میکردند، پشت نظریات خودشان میایستادند. مثلاً "همین امیرخیزی، بقراطی، نوشین، روستا، خود را دمنش و همین کیا نوری اینها را کنگره" دوم انتخاب کرده بود. اینها آدم‌هایی بودند که لااقل شهادت این را داشتند که بیایند و حرفهای خودشان را بزنند، نظرشان را می‌گفتند. مثلاً "با با زاده یک کارگر بود، حکیمی کارگر بود ولی خوب می‌آمدند و حرفشان را می‌زدند. شما بپرسید ببینید با با زاده در پلنوم چهارم چه گفت. این آدم با همان زبان کارگریش بسیار ساده و قشنگ صحبت کرد و یا حکیمی هم همانطور. آنها کسانی بودند که کنگره" دوم انتخابشان کرده بود. این یک مرحله بود. اما از موقعی که ما با فرقه" دموکرات آذربایجان وحدت کردیم با اصطلاح برگماری هم در داخل کمیته رسم شد. چون در قطعنامه‌ای که در کنفرانس وحدت صادر شد تصمیم گرفته شد که ۹ نفر از فرقه" دموکرات آذربایجان، ۵ نفر عضواً اصلی و ۴ نفر هم عضو علی‌البدل یا عضو مشاور به کمیته" مرکزی حزب توده" ای — سران برگماری بشوند. از آن تاریخ به بعد با زهم دوسه مرتبه چنیین برگماری‌هایی شده است و بمرور که اعضای کمیته" مرکزی یا فوت کرده اند یا مثل قاسمی و فروتن و سفائی بواسطه" انحرافات از حزب اخراج شده اند (سفائی البته از کنگره" دوم انتخاب نشده بود، برگماری شده بود) از آن موقع یواش یواش مثل شرابی که در آن آب داخل کنند کمیته" مرکزی دائماً آن شخصیت قدیمی خودش را از دست داد و یواش یواش تبدیل شد به (چیزی که بعدها شد). مثلاً برای شما بگویم این رفقائی که از طرف فرقه" دموکرات آذربایجان برگماری شده بودند توقعشان این بود که در عین حال مجبوری دستورات فرقه در داخل حزب باشند و این کار البته با عضویت کمیته مرکزی حزب منافات داشت. بهمین دلیل با استثنای دو نفر از اعضای اصلی فرقه، یکی مرحوم پیشمازی و یکی هم رفیق آذر اوغلی شاعر معروف آذربایجان، با اضافه چند نفر از مشاورین، از جمله رفیق آگاهی که آن در زندان است و رفیق کندلی که این دفعه مخصوصاً هم او را در پلنوم نیاوردند، مابقی در واقع یک فراکسیونی شده بودند در داخل حزب و خودشان را (در برابر فرقه) موظف میدانستند، حالا هم میبینید که بالاخره این فراکسیون

دا ردیو اش یو اش تسلط پیدا میکند، من مخالف وحدت نیستم، خودم به آنها رای داده‌ام، اعتقاد دارم ولی عوض اینکه حزب توده فرقه دموکرات را اداره کند، چیزی که مورد نظر ما بود، حالا عملاً اینطوری شده که فرقه دموکرات است که بر حزب توده ایران چیره شده است. در این جلسه اخیر (۱) وضع ما به این طریق بود. من حاشیه رفتم و سوال شما یادم رفت.

سوال: آیا مشی حزب و سیاستی که آلان در کمیته مرکزی حاکم است با دوران شما تفاوت دارد؟

اسکندری: ببخشید، بهمین دلیل گفتم که مراحل مختلفی در کمیته مرکزی وجود داشته است. این روش غیر دموکراتیکی که اولین رفیق سوال کننده و رفقای دیگر تذکر دادند بعداً اتفاق افتاد. چون وضعیت طوری شده بود که عده‌ای در داخل کمیته مرکزی مخالف این سیاست فرقه دموکرات بودند و فرقه دموکرات هم به صورت فراکسیونی در داخل حزب عمل میکرد و دانشیان یعنی غلام یحیی هر چه صلاح میدانست دیگران مجبور به تبعیت بودند و بهمین دلیل هم پیشنهادی را از هیئت اجرائیه فرقه دموکرات آذربایجان اخراج کردند. پیشنهادی بعداً فوت کرد. هیچ یادم نمی‌رود که با رفیق رادمش به باکو رفته بودیم. پیشنهادی پیش ما آمد و گفت فردا میخواهند مرا از هیئت اجرائیه اخراج کنند. گفتم چرا میخواهند ترا اخراج کنند؟ گفت غلام یحیی تصمیم گرفته است و فردا میخواهد جلسه‌ای تشکیل بدهد و مرا اخراج بکند. در آن زمان رادمش دبیر حزب بود. من به او گفتم رفیق رادمش، خوب است تذکراتی داده شود، با این سیستم زورکی که نمیشود یک نفر را که عضو کمیته مرکزی حزب توده است بدون اطلاع ما اخراج بکنند، حالا درست موقعی است که خود ما هم در باکو هستیم. صبح که ما رفتیم و با هیئت اجرائیه فرقه دموکرات نشستیم، رفیق رادمش موضوع را مطرح کرد و گفت غلام، اینکه نمیشود. غلام گفت من هم نمیدانم، جلسه است که باید تصمیم بگیرد. خلاصه همان روز او را

۱- منظور پلنوم هیجدهم است.

اخراج کردند. در همان جلسه غلام گفت "رایون"ها اینطور رای دادند. غلام بجای حوزه‌ها میگفت "رایون"ها (این همان لغت فرانسه ریون Rayon است که به روسی رفته و رایون شده است) یاد من می‌رود که پیش‌نمازی حرف جالبی زد. گفت رفیق غلام، من یک خواهش از شما دارم. شما این اتومبیل خودتان را به من بدهید. اتومبیل غلام مشخص بود و یک نمره مشخص داشت. بشرط اینکه به هیچ جا تلفن نکنید. من به شما قول میدهم که فردا می‌روم و پس-فردا از تمام رایون‌ها، بخش‌ها، حکم‌آدم شخص شما را می‌آورم. باور کنید این عین عبارت اوست. ما تعجب کردیم و او گفت دروغ نمی‌گویم. غلام گفت این اتومبیل به تو داده نمی‌شود، بیخود جوش نزن. بعد هم فردای آن روز اخراجش کردند. وقتی او مرد من در باکو بودم. طوری شده بود که حتی در تشییع جنازه این آدم (شرکت نکردند).

سوال : من از سال ۱۳۲۴ عضو سازمان جوانان حزب بوده‌ام، به اینجهت من با تمام این جریان‌ها تا به امروز که در اینجا هستیم آشنا هستم، همه آنچرا که بعنوان انتقاد و انتقاد از خود در مجلات و روزنامه‌های ما نوشته می‌شده را یک چیز آبی می‌دیدم و امروز نتیجه‌اش همان است که بسرمان آمد و آنهایی که آن روش را در حزب تثبیت کردند امروز در زندان هستند. ما بعد از این این را نمی‌خواهیم ولی شما آن روزهایی که بعنوان دبیر اول حزب بودید یک چنین جریان و حرکتی را در داخل حزب بوجود نیاوردید. شما از آن موقع تا امروز مقصر هستید، جوابگو هستید.

اسکندری : بله، اگر صلاح حزب و نجات حزب به همین فرمایش شما بستگی داشته باشد، یعنی در مورد گذشته را دم‌نش و من درم‌وارد معینی که گفتید مقصر هستیم بنده حاضر هستم و صاف می‌گویم که شما حق دارید. اما این تنها کافی نیست، باید تحلیل کرد، باید دید ما چه کار کرده‌ایم و آن اشتباهات گذشته تا چه اندازه تأثیر کرده و در اوضاع کنونی حزب چه تأثیری گذاشته است. والا این مطلبی را که شما می‌گوئید چرا ما این کار را نکرده‌ایم (باید بگویم که ما کرده‌ایم). البته من جوابگوی رفیق را دم‌نش نیستم چون متأسفانه ایشان فوت کرده اند ولی تا اندازه‌ای که من میتوانم شهادت

بدهم ایشان تا موقعی که دبیر حزب بود سعی میکرد در جلسات همه جا بطور دموکراتیک عمل کند. من خودم هم تا اندازه ای که عقلم می رسد، و رفقای که در مهاجرت هستند و میتوانند شهادت بدهند خودم شخصا این کار را انجام داده ام اما اینکه من شخصا برای افشای این جریان چیزی را منتشر کنم آیا شما عقیده تان اینست که من از حزب انشعاب بکنم که البته من این کار را نمی کردم وقتی اکثریت رهبری حزب تصمیم گرفته است که فلان موضوع را نباید افشا کرد من نمیتوانستم افشا بکنم.....

سؤال : مبارزات داخل حزبی که هست، من به رادمش هم در موقعی که به شوروی آمدم گفتم.....

اسکندری : بگذارید حرف من تمام بشود.....

سؤال : به رفیق بقراطی هم گفتم، به رفیق جودت هم گفتم.....

اسکندری : آقا اینکه نمیشود، شما یک سؤالی کردید، گرچه سؤالتان جنبه آژیتاسیون هم داشت، اجازه بدهید بنده جواب این سؤال را بدهم بعد هر فرمایشی دارید بفرمائید. منظور این است که شما میگوئید چرا شما و رادمش در آن موقع این جریان های ضد دموکراتیک را افشا نکردید؟ مقصودتان اینست. ما در حوزه های حزبی در مهاجرت، تا آن موقعی که حوزه ها برچیده شد، بخصوص در کشورهای سوسیالیستی و در اینجا هم، که فکر میکنم شما هم اینجا بوده اید، ماسعی کردیم مسائل حتی المقدور مطرح بشود. اما اینکه شما میخواهید که ما اینها را بنویسیم و در مقابل همه مردم اینها را افشاء کنیم و بگوئیم، البته این کار نشده و من قبلا گفتم که علت آن چیست. در کار مخفی وقتی تصمیم میگیرند که مذاکرات و اختلافات و مناقشات چاپ نشود ما نمی توانستیم این کار را بکنیم ولی در حوزه های حزبی در مهاجرت ما این مسائل را مطرح کردیم. شما باید خودتان را در شرایط مهاجرت در کشورهای سوسیالیستی بگذارید تا بدانید همه کارها آزاد نبود و نمیشد هر کاری را انجام داد. ما چه در آلمان، چه در شوروی، چه در چکوسلواکی و چه در جای دیگر تا حدود معینی محدود بودیم. ما تا یک حدودی میتوانستیم مباحثات حوزه ها را باز بکنیم و اگر یک خورده از آن حدود تجاوز می شد البته اشکال داشت. اشکالاتی پیدا میشد. اینست که بایسد

مجموع اوضاع و احوال را در نظر گرفت. البته من نمیخواهم بگویم ایراد شما وارد نیست ولی شما باید اینها را در کا در این اوضاع و احوال ببینید. ولی اگر بطور مطلق بگوئید چرا این کار را نکردید؟ چرا اینطور نشد؟ مشکل است بدون توجه به شرایط موجود بتوان در باره آن تصمیم گرفت. توجه داشته باشید که در مدتی که ما در مهاجرت بودیم اختیارات تام که نداشتیم. این خیلی طبیعی است که یک کشوری که آدم را در آنجا بعنوان مهمان قبول کرده اند همه جور آزما پذیری کرده اند، همه کارهای ما و حزب را انجام میدهند، توقعاتی دارد، سیاستی دارد. مثلاً "آلان فرض بکنید که با دولت خمینی روابطی دارند، مشغول داد و ستد هستند، مشغول معاملات تجاری هستند، خوب، اینها نمیخواهند به این سیاستشان صدمه بخورد. ما که آنجا پناهنده هستیم و مهمانان هستیم بطریق اولی چنین اختیاری نداریم که یک دفعه بیاییم و مثلاً "علیه خمینی در روزنامه چیزی بنویسیم. حالا شما میتوانید از من سوال کنید چرا اینها را ننوشتهاید؟ اولاً "به این دلیل که روزنامه هایشان قبول نمیکند من اینرا بنویسم، ثانیاً "اگر هم قبول بکنند خود حزب آلمان مخالف است، مثلاً "آلان با دولت خمینی قرارداد بسته اند که دانشجوی ایرانی را یعنی همان هائی را که آخوندها میفرستند در کشور خودشان بپذیرند. این سیاست البته با سیاستی که ما داریم و میخواهیم جور در نیاید. من همیشه گفته ام که مبارزه، حزبی همیشه با سیاست بین المللی یک جور نیست و جور در نیاید، مقصودم سیاست کشورهای سوسیالیستی است. ما انترناسیونالیسم پرولتری را باید کاملاً قبول داشته باشیم اما باید فهمید که انترناسیونالیسم یعنی چه. انترناسیونالیسم پرولتری بمعنای تابعیت و تبعیت از یک سیاست معین نیست. چرا؟ برای اینکه مثلاً "فرض کنید مبنای دولت های سوسیالیستی برجیست؟ مبنای این سیاست بر همزیستی مسالمت آمیز با دولت هائی است که رژیم های مختلف دارند، حتی با آمریکا. اما احزاب هر کشور، حزب کمونیست هر کشور وظیفه، براندازی ارتجاع خودش را دارد. دولت سوسیالیستی میخواهد با آن حکومت ارتجاعی همزیستی و سازش بکند اما شما هدفتان برانداختن آن است. این دوتا که با هم جور در نیاید.

لذا اگر شما خیال بکنید که گویا سیاست درست عبارت از اینست که هر چه فلان روزنامه نوشت شما به آن عمل بکنید این اشتباه است، چون او مطابق سیاست دولتش عمل میکند. آنها سیاست خودشان را تبلیغ میکنند، ما اشتباه میکنیم اگر خیال بکنیم که برای اینکه خیلی انترناسیونالیست باشیم یا پد هر چه آنها نوشتند ما هم اجرا کنیم. اینطور غلط درمیآید. مسلماً "غلط درمیآید برای اینکه وظیفه ما براندازی آن رژیم ارتجاعی است که وجود دارد. این وظیفه هر حزب کمونیستی است، اومی خواهد نظام را براندازد. پس مبارزه حزب کمونیست برای چیست؟ حزب کمونیست آمریکا برای چه دارد مبارزه میکند؟ برای آنکه آن رژیم را بردارد، رژیم سرمایه داری را بردارد ما دولت شوروی میخواهد با دولت آمریکا کنار بیاید برای آنکه صلح برقرار باشد، موشک هسته ای بکار نرود. این دو تا که با هم جور در نمی آیند، مغایرند، منافات دارند. بنا بر این اگر کسی مدعی شد که من فلان کار را کردم برای اینکه خودم را با آن سیاست جور کنم این اسمش انترناسیونالیسم نیست. این، انترناسیونالیسم پرولتری که لنین گفته نیست، انترناسیونالیسم پرولتری عبارت از این است که ما در مقیاس بین المللی از سیاست دولتهای سوسیالیستی از سیاست بین المللی شان پشتیبانی میکنیم، از این دولتها دفاع میکنیم، از سوسیالیسم دفاع میکنیم ولی این امر بمعنای آن نیست که ما در داخل کشور خودمان در سیاست خودمان هم نگاه کنیم ببینیم مثلاً "امروز با خمینی آشتی شده ما هم آشتی کنیم و فردا یک جور دیگر. همین قضیه در مورد شاه هم شده است. شاه را آورده اند دعوتش کرده اند، دکترای افتخاری به او داده اند. به فرج هم همینطور. من نامه نوشتم، نامه های من الان هست، به حزب کمونیست چکوسلواکی نامه نوشتم و در آن اعتراض کردم، به لهستان هم اعتراض کردم. نوشتم آقا، آخر شما به فرج پهلوی در او نیورسیتته شارل... که یکی از قدیمی ترین او نیورسیتته های اروپا و دنیا است دکترای فلسفه داده اید. من در آن نامه نوشته ام، و متأسفم که این نامه ها الان در دست من نیست که به شما نشان بدهم، که در کشور سوسیالیستی مبنای فلسفه بر مائریالیسم دیالکتیک مبتنی است و پایه اش بر مائریالیسم

تاریخی است. آیا ما از دادن این دکترابه فرح پهلوی باید چنین استنباط کنیم که ایشان گویا متخصص ماتریالیسم و ماتریالیسم تاریخی هستند؟ این چه جور دکترائی است؟ شما میخواهستید دکترای صنعتی یا کشاورزی به او بدهید. دکترای فلسفه؟ مارکسیستی را که نمیشود به فرح پهلوی داد. توجه میکنید؟ اینها را من نوشته‌ام. البته آنها اوقاتشان از من تلخ شد و حتی جواب کاغذ مرا ندادند. اما باید بگویم که حزب کمونیست لهستان به من جواب داد. گیرک به من نوشت که شما مطلب بفرنجی را در نامه خودتان مطرح کرده‌اید. خوبست که بیا ئید با هم دیگر صحبت بکنیم و راجع به این موضوع توضیحات لازم را به شما بدهیم. قرار بود ما به آنجا برویم که جریانات لهستان پیش آمد و نوشتند که توضیحات ایشان را بشنوم ولی مثل اینکه او بر خورد انتقادی به کار خودش، یعنی کار دولتش داشت، یک جوری به من نوشته بود که بیا ئید که بگوئیم اشتباه شده است ولی بهر جهت من موفق نشدم بروم. این مطالبی را که بنده پشت سر هم گفتم اگر کافی نیست معذرت میخواهم، برایتان باز توضیح بدهم. اگر جایی از آن روشن نیست آنرا روشن کنم.

سؤال : بطور کلی آنچه من اکنون درک میکنم اینست که پایه گذاری همین سیاست و همین مشی ای را که آلان در حزب هست در گذشته گذاشته شده است و همچنان هم ادامه دارد و تغییری من در آن نمی بینم، آن موقع هم که رفقا را دامنش جودت و دیگران بودند همین مطالب مطرح بود.

اسکندری : شما آن موقع در کجا بودید؟

سؤال کننده : در باکو بودم.

اسکندری : خوب، شما که خودتان وارد بودید، من دیگر چه بگویم!

سؤال : میخواستم سؤال کنم در شرایط فعلی بنظر شما ما در رابطه با ایران زرا بطة با نیروهای دیگر چه کار باید بکنیم. یکی هم مبارزه درون حزبی است که چه جوری باید باشد که این مسائل و مشکلات بنوعی برطرف بشود یا اینکه لااقل این امید را داشته باشیم که این مشکلات رفع بشود یا کمتر باشد.

اسکندری : شما مسائل خیلی مهمی را مطرح کردید. این هر دو سؤال خیلی مهم بود، چون اصل کار ما اینست که از گذشته پند بگیریم و

برای آینده کاری بکنیم که حزبمان از این بدبختی نجات پیدا بکند. جدا" میگویم بدبختی برای اینکه در تاریخ، نه تنها حزب توده بلکه هیچ حزب کمونیست دیگری واقعا" چنین رسوائی و چنین بدبختی را (بخود ندیده) و تا بحال به چنین سرنوشتی دچار نشده است، یعنی در هیچ جا اینطوری نشده که رهبری حزب را یکجا در چنگال خودشان بگیرند و چنین چیزی در هیچ جای دنیا اتفاق نیافتاده است. لذا شما و همه رفقا حق دارید که بخواهید این چیزها روشن بشود. من عقیده ام این است که تا ما از گذشته انتقاد نکنیم و تحلیل صحیح نکنیم و همه مان قبول نکنیم، و تا در حوزه های حزبی در همه جا تحلیل صحیح از سیاست گذشته حزب ندهیم (کا ر درست نمی شود). مقصود من تنها این چهار سال اخیر نیست چون این مسائل مربوط به قدیم هم هست. حتی من بنوبه خودم به شما قول میدهم که اگر رفقا، هر تقصیری بنظرتان آمد چه منفردا" و چه مشترکا" بعهده شخص من یا شدمن به جان و دل قبول میکنم برای اینکه راه اصلاح حزب غیر از این نیست. اما راهش همین است که رفقا بخواهند حرفشان را بزنند و بخواهند انتقاد بکنند. اگر رفقا سکوت بکنند اسکندری یا غیر اسکندری یا هر کس دیگری در کمیته مرکزی بیشتر از این زورش نمیرسد و بطوریکه نفری نمیتواند کاری انجام بدهد. باید رفقا جمع بشوید، در حوزه هایتان مطرح کنید، بنویسید. آخر آنهایی که آلان مدعی رهبری هستند با لایحه یا بیداز نظر رفقای کا در حزبی اطلاع داشته باشند. خوب بنویسید که آقا، ما معترض هستیم، چرا فلان موضوع را نمیگوئید، چرا چنین تحلیلی را نمیکنید لاقلا یک تحلیلی را جانشین آن بکنید. در حوزه ها، در جلسات خودتان لاقلا بگوئید آقا، ما نظرمان اینست، این را به بحث بگذارید. رفقا، من کاملاً عقیده ام اینست که این درست نیست که شما بنشینید و منتظر شوید که اسکندری بیاید و نظر بدهد. شما خودتان، همه صاحب نظر هستید. بنشینید صحبت بکنید و بگوئید آخر چطور شده که این ذلت و افتضاح برای حزب پیدا شده است. من واقعا" از این نسل فعلی اعضای حزب تعجب میکنم. خیلی معذرت میخواهم. رفقای که از شما من تر هستند بخاطرشان هست، و من خودم یادم هست که در حزب چندین بار، مثلاً "بعدا ز قضیه" شکست آذربایجان

چنان سروصدائی راه افتاد و اعتراضاتی در حزب بوجود آمد که با وجود اینکه من خودم مخفی بودم همین طبری، نوشین و عده‌ای دیگر به سراغ من آمدند (از ستاد ارتش آمده بودند و میخواستند مرا بگیرند، به من گفتند مخفی بشوم که بعد به آمدن من به خارج منجر شود). گفتند آقا، شصت هفتاد نفر از کادرهای حزبی اعتراضات خلیسی مفصلی کرده اند که بیا نید به یک ترتیبی کاری بکنیم، آمده اند و میگویند که کمیته مرکزی باید جواب بدهد. چرا جواب نمیدهد گفتند آقا حرفشان حسابی است، خوب، یک جلسه‌ای دعوت کنید، من می‌آیم آنجا صحبت میکنم. من هم آن موقع دبیر حزب بودم. جلسه‌ای مخفی در منزل جمشیدکشا و رز دعوت کردیم، همه آمده بودند: خلیل ملکی، خامنه‌ای، ابریم و عده‌ای دیگر، و حرفشان این بود که آقا، این چه جریان‌هایی است که واقع شده؟ ما اینهمه از آذربایجان دفاع کردیم، افسرانمان را به آنجا فرستادیم، سازمان حزبی ما در آذربایجان تماماً جزو فرقه شده، حالا چطور شده و این شکست مفتضحانه چیست که ما خورده‌ایم، این تقصیر کمیته مرکزی است. تا حدود زیادی هم آنها حق داشتند. من گفتم رفقا، من یک پیشنهاد دارم. این حرف شما درست است و کمیته مرکزی باید بیاید و یک کاری بکند. گویانکه این کمیته مرکزی از طرف کنگره اول انتخاب شده است ولی ما می‌آئیم یک کاری میکنیم: سه نفر از اعضای کمیته مرکزی، که از کنگره انتخاب شده اند و سه نفر از اعضای تفتیش، که از کنگره انتخاب شده اند با ضافه یک نفر از کنفرانس تهران، که آنها هم بالاخره از طرف یک مرجع صلاحیت‌دار حزبی انتخاب شده است، هفت نفر را انتخاب کنید که رهبری فعلی را بگیرد و تعهد کند که در ظرف سه ماه کنگره دوم را تشکیل بدهد. تمام مسائل را انتقاد کنید و همه مسائل را در یک کمیته مرکزی که قبول دارید مطرح کنید. آنها این پیشنهاد را قبول کردند و یک هیئت اجرائیه هفت نفری تشکیل شد. اتفاقاً یادم نمیرود که خلیل ملکی گفت از کجا معلوم است که ما در آنجا انتخاب بشویم. من خیلی تعجب کردم و گفتم رفیق ملکی، این مطالب را دیگر بنده نمیتوانم تعهد بکنم چون این بستگی به رای رفقا دارد. شما انتخاب میشوید یا نمیشوید آن دیگر به من مربوط نیست ولی من یک

چنین پیشنهادهای دادم. این قضیه آنموقع، یکی هم قضیه مصدق بود. واقعا یک جوش و خروشی بوجود آمده بود. ما مجبور شدیم پلنوم چهارم را تشکیل بدهیم. ما واقعا مجبور شدیم برای این که یک عده‌ای بودند که نمیخواستند پلنوم تشکیل بشود، قاسمی و رفقایش اصلا دلشان نمیخواست این جلسه تشکیل بشود، فشار توده‌های حزبی از ایران و از مهاجرت بود که باید یک جلسه وسیع تشکیل بشود. همان پلنوم وسیع که گفتم تشکیل شد و هشتاد نفر در آن شرکت کردند و مسائل را رسیدگی کردند و واقعا بهترین پلنوم ها و جلسات حزبی که تا حالا در حزب ما تشکیل شده همین پلنوم چهارم است. ما در آنجا تصمیم گرفتیم. ببینید این تصمیم تا چه اندازه دموکراتیک بود. بر مبنای ضوابط معینی (تعیین کنیم) که چه کسانی که در حزبی هستند و چه کسانی نیستند. (وکسانی که با در حزبی هستند) بدون استثنا میتوانند در آنجا شرکت بکنند. چون مهاجرت تازه شروع شده بود فرض را بر این گذاشتیم که هر کس در کمیته ایالتی یا در تهران، یا در هر جا سمت حزبی داشته (که در حزبی است) بدون دسته‌بندی که یکی بگوید این بیاید آن نیاید که این مال کیست آن مال کی. ضوابط کار را معین کردیم و گفتیم هر کس دارای این ضابطه‌ها است، هر که میخواهد باشد، اگر که در حزب است بیاید و آمدیم گفتیم در این پلنوم اگر اکثریت کا درها تصمیمی بگیرند که حتی مغایر نظر کمیته مرکزی باشد، کمیته مرکزی موظف است که نظراین رفقا را قبول کند. آذر نور و بابک هم در آن جلسه بوده‌اند. میخواهم بگویم تا این اندازه دموکراتیک بود که کمیته مرکزی قبول کرد که رای خودش را به رای کا درها منوط بکنند و تصمیم آنها را تأیید بکنند و گفتیم اگر اختلاف میان این دو نظر پیدا شد نظر کا درها را مقدم بر نظر کمیته مرکزی میدانیم. اینهم جواب سوال آن رفیق که مسئله دموکراسی را مطرح کرده بود. این یکی از آن مثال‌ها بود.

آن پلنوم نتیجه خیلی خوبی داد و قطعاً ما هائی را که اشاره کردم تصویب کردند؛ راجع به مصدق، راجع به کودتا و تمام اینها و راجع به اینکه چرا حزب غافلگیر شد، عین همان قضیه‌ای که حالا اتفاق افتاده است. غافلگیری دیگر از این بالاتر که نمیشود. حالا

مثل خرگوش در سوراخ گیر کرده ایم. آنموقع هم همینطور شده بود. و من متأسفم که عاملین اشتباه همان افراد هستند. البته این نظر من است، ممکن است غلط در بیاید. ولی مقصود من اینست که به گذشته باید برخورد نقادانه بکنید، فشار بیاورید و نترسید. از چه می ترسید! شما که همه چیز خودتان را گذاشته اید بپرسید آقا، چرا آنرا اینطور شده است. شما که زندگیتان را برای حزب داده اید، باید بدانید چه اتفاقی برای حزب افتاده است. فشار بیاورید، فشار بیاورید. پریروز در اینجا یک کمیته کشوری تشکیل داده بودند، چرا نمیروید و در آنجا حرفهای خودتان را بزنید. بنویسید، به همه مسئولین خودتان بنویسید و بخواهید. بگوئید آقا، این نامه را نوشتم. اگر نشد برای همه اعضای کمیته مرکزی بفرستید، و اگر رهبری جواب نمیدهد نامهتان را تکثیر بکنید. الحمد للسه فعلاً دستگاہ فتوکپی که فراوان است، برای من بفرستید، برای بابک بفرستید، برای آذرنور بفرستید، برای صفری بفرستید، برای همه بفرستید. بگوئید ما نظرمان اینست. ما هم زبانمان باز میشود و میگوئیم که آقا، چرا جواب اینها را نمیدهید.

سؤال کننده : بابک در جلسات میاید ولی آذرنور در جلسات نمی آید.

اسکندری : این موضوع را از خود آذرنور بپرسید. ولی به من گفتند در جلسهای که در پاریس تشکیل شده، در آنجا بوده و لسانی جلسات را نمیدانم. بهر حال هیچ راهی جز این برای اصلاح حزب نیست. نمیدانم آنشب در آن جلسه بودید که من مثل همین جلسه گفتم با لآخره عاقبت چه؟ ما بیائیم سکوت بکنیم بازیکی دو نسل دیگر میگذرد و همه این چیزها فراموش میشود با زازسر، روز از نو روزی از نو. بازیکی اسکندری پیدا میشود، یک کیانوری دیگری پیدا میشود و سر همه کلاه میگذارد و پدر همه را در میاورد و با زاعدهای بزندان میروند و عدهای دیگر هم تیرباران میشوند.

سؤال : تا زمانی که این حرفها به نتیجه برسد و تصمیم گرفته بشود رابطه ما با نیروهای که در خارج حزب هستند چگونه باید باشد چون که یک نظر منسجم وجود ندارد و در این آشفتگی ما باید چگونه برخورد بکنیم. آیا هر کس باید نظر خودش را مطرح بکند یا اینکه باز

همان تصمیمات پلنوم هیجدهم را بعنوان رهنمود در نظر بگیریم و بر اساس آن با جریانات خارج برخورد بکنیم .

اسکندری : من که گفتم چطور باید رفتار بکنیم ، باز هم میگویم . عرض کردم همین رفتاری که من برای شما توضیح دادم . در تمام جریانات حزبی من خودم این کار را کرده ام ، هیچ طوری نمیشود . کمیته مرکزی و هیئت اجرائیه در تهران تصمیم گرفته است که با شعار ملی شدن نفت مخالفت بکند . من کاغذ نوشتم که آقا ، این غلط است ، نباید این کار را بکنید ، باز هم گفتم ، باز هم گفتم . بالاخره نمیتوانند تاءشیر نکنند ، نظر است . آخر حزب که مال بنده نیست ، دکان من ، خانه من که نیست . شما حرفتان را بزنید . اگر میخواهید اصلاح بشود باید آنقدر بگوئید تا بشود . مبارزه درون حزبی غیر از این نیست که شما حرفتان را بزنید و بخواهید . نتیجه نشستن و سکوت کردن این است که بنده دوباره همان کارها را میکنم هیچ اشکالی هم پیش نمیآید . شما خیال میکنید که اگر من مسی خواستم همینطور تسلیم بشوم و اگر با اصطلاح فضول نبودم حالا دبیر اول حزب نبودم ! یک مقداری توجه داشته باشید ، شما جوان هستید ، شما اشخاصی هستید که برای خودتان شخصیت دارید ، باید به همه چیز و همه جا وارد بشوید . ببخشید نباید که شما را مثل گوسفند ببرند . فرق یک حزب با یک سربازخانه همین است که در سربازخانه فرمانده یک چیزی میگوید و همه میگویند بلبه ولی حزب مثل بدن انسان است . بدن موجود زنده یک ارگانیسم زنده است . باید اینطور باشد ، اگر غیر از این باشد اصلاً "حزب نیست" . من چندین بار در پلنوم ها گفته ام که حزب عبارت از یک با ضافه ده صفر یا بیست صفر نیست . اینطور نمیشود . حزب یک با ضافه یک با ضافه یک است . حزب نمیتواند اینطور باشد که بنشینیم و منتظر بشویم که یک اسکندری نامی پیدا بشود و یک تحلیلی بنویسد و به شما بدهد و شما هم بگوئید خوب ، این دستور حزبی است . این اصلاً "حزب نیست" سربازخانه است . لذا رفقا ، ببینید ، من این را به شما میگویم . جدا بایستی در این راه اقدام بکنید . واقعاً به شما توصیه میکنم ، دیگر خودتانید .

سؤال : راجع به پلنوم هیجدهم و تصمیمات آن در حال حاضر چه باید کرد ؟

اسکندری : بنویسید. اگر با آن وبا تصمیمات آن موافقید بنویسید که ما موافق هستیم و آنرا تأیید میکنیم. اگر موافق نیستید و جایی از آن اشتباه است نظر خودتان را بنویسید و بگوئید اینهاست که ما خواندیم، این تصمیمی را که شما گرفته اید باین دلیل درست نیست باین دلیل، باین دلیل. هیچ کاری نمیتوانند به شما بکنند. وظیفه شماست، حق نظامنامه‌های و اساسنامه‌های شماست، در اساسنامه حزب نوشته شده و هیچ کس نمیتواند به شما ایراد بکند.

سوال : تا زمانی که بحث‌ها نوشته و جمع شود و جواب بیاید در خارج حزب و در رابطه با جریان‌های خارج ما چه موضعی باید بگیریم؟

اسکندری : حالا بنده عرض میکنم. برگردیم به لنینیسم، از روی آن بفهمیم چه کار باید بکنیم. لنین خودش چه کار کرد؟ خودش در موقعی که حزب سوسیال دموکرات داشت منحرف میشد و حزب داشت خراب میشد انشعاب کرد. البته انشعاب هم نبود، رفت و ایستاد و گفت که این غلط است و من میروم به توده‌های حزبی میگویم که این غلط است. دیگر اینجاست دیسیپلین مطرح نیست آقا جان، این دیسیپلین در این جور مواقع دروغ است، وقتی که انحراف از اصول حزبی پیدا بشود دیگر غلط است.

سه مسئله در یک مصاحبه (۱)

مسئله، وابستگی

سؤال : پس از شکست ۲۸ مرداد معلوم شد که ارتباط حزب با مراجع بین المللی کمونیستی از طریق حزب کمونیست در قفقاز و با باقراوف بوده که بعدها او را بعنوان عامل امپریالیسم محکوم و اعدام کردند. حالا این شبهه پیش میاید که اگر باقراوف عامل امپریالیسم بوده، و او بوده که دیرکتیوها را به حزب تحمیل می کرده یا میداده و بین او و کا مبخش روابط نزدیکی وجود داشته، آیا نمیتواند تمام انحرافات که در حزب پیش آمده و مسیبری که در مخالفت با مصدق و جریان نفت طی شده همگی در واقع ناشی از آن سرچشمه، اصلی، یعنی امپریالیسمی باشد که باقراوف عاملش بوده؟

جواب : باقراوف را بعنوان عامل امپریالیسم محاکمه نکردند. او را بعنوان اینکه با بریا، وزیر کشور و رئیس سازمان امنیت در زمان استالین هم راهی بوده محاکمه کردند. او با بریا خیلسی نزدیک بوده و هر دو متهم بودند که سیاست معینی، یعنی سیاست ناسیونالیستی را اجرا میکرده اند. بریا سیاست ناسیونالیسم گرجی و باقراوف سیاست ناسیونالیسم آذربایجانی را جدا از سیاست و تصمیمات کمیته، مرکزی حزب اعمال میکردند. در زمان خروشچف این دو نفر را محاکمه کردند و از جمله موضوع آذربایجان ایران هم در محاکمه، باقراوف مطرح شد. من شنیده ام که او را بعنوان عامل امپریالیسم محاکمه کرده باشند. تا آنجا که من اطلاع دارم این آدم به همین عنوان هم بود که قضیه وحدت دو

۱- این مصاحبه در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۶۳ در محل سکونت یکی از آشنایان رفیق ایرج اسکندری در پاریس و با حضور سه تن از دوستان او انجام گرفته است.

آذربایجان را مطرح میکرد و نوری دهن ها انداخته بود. آثار عقاید نظریات این آدم هنوز در آذربایجان شوروی باقی است و آذربایجان شمالی و جنوبی و از این قبیل حرفها مال زمان اوست. و علی اوف هم هنوز همین نظر را دارد.

سوال : مادر روزنامه ها خواندیم که ارتباط حزب توده در سالهای اخیر با ولادیمیر کوزینسکی نماینده ک. گ. ب. در خاور میانه بوده که بعدها معلوم شد عضو سیا بوده و بالاخره هم به آمریکا رفت این نوع رابطه که جنبه جاسوسی دارد این نظر میرسد که یکی از عوامل مهم شکست های حزب توده، چه در ۲۸ مرداد و چه امروز بوده است. آیا ارتباط دو حزب برادر یا این شکل جاسوسی صحیح است یا باید بین دو حزب یک رابطه دیالکتیکی وجود داشته باشد؟

جواب : لااقل این بار دومی است که چنین شیوه ای امتحان شده و شکست خورده، بخصوص این دفعه که به یک شکست رسوائی آمیزی منتهی شد. دفعه قبل هم همینطور. ما این انتقاد را در پلنوم چهارم مطرح کردیم. خود من جز تزهائی که نوشتم یکی از ایرادهائی را که وارد کرده ام به اصول و شیوه کار تشکیلاتی بود. بخصوص در مورد سازمان افسری ایراد من عبارت از این بود که شما بجای اینکه افراد این سازمان را تعلیم بدهید و مارکسیسم-لنینیسم و مسائل تئوریک حزب را به آنها بیاموزید این سازمان را به یک سازمان خبرچینی تبدیل کرده اید و به همین دلیل هم افسرهائی که به خارج، یعنی به آلمان و شوروی و جاهای دیگر آمدند و من با همه آنها آشنائی داشتم مطلقاً اطلاعات تئوریک و سیاسی یا حزبی نداشتند. اینها همان آدمها و همان افسرهائی بودند که از مدرسه نظام بیرون آمده بودند و فقط سواد مدرسه ای داشتند و سواد سیاسی نداشتند. اینها فقط روی احساس و عاطفه بطرف حزب آمده بودند و حزب توده عوض اینکه اینها را تربیت بکند، تعلیمشان بدهد، یادشان بدهد و آماده شان بکند، به عواملی تبدیل کرده بود که چهارتا خبر به حزب بدهند، حزب هم آنها را به کجا بدهد، که آن موقع معلوم بود کجاست، حالاهم بیشتر معلوم شده که کجاست. این دفعه هم که همین قضیه تکرار شده است.

من به کررات گفته‌ام : آخر شوخی نیست که یک فرمانده کسلس ناوگان، یک فرمانده کل نیروی دریایی عضو حزب باشد و ما این را به یک خبرچین تبدیل کنیم که بروی کشتی کجا غرق شده . آخر این هم شد حرف ؟ درست همان سیستم است . بجای اینکه این آدم را نگاه داریم و خیلی خیلی عمیقاً " او را برای یک روز مبادا مخفی نگاه داریم باز یک چنین بازی سرا و در آورده‌اند . مسئله تنها به او هم محدود نیست . جریان در کل مقیاس سازمان ، اعم از سازمان افسری و یا سازمان معمولی حزبی است . این شکل کار البته به شکست منتهی میشود . حال امن وارد جزئیات نمیشوم که در همین کار هم زلحاظ پنهانکاری مرتکب چه اشتباهاتی شده‌اند . ولی یک سازمان حزبی بخودی خودش نمیتواند روی چنین پرنسیپی استوار بشود ، پرنسیپی که عبارت از این باشد که بنده عضو حزب هستم بمناسبت اینکه به شما خبر میدهم که در اداره من چه اتفاقی میافتد . این که حزب نمیشود .

بنابراین ، این دفعه دوم است ، البته این دفعه به یک شکست خیلی رسوائی آمیزی منتهی شده . آن دفعه باز میشد یک جوری ما ست مالیش کرد ، و با اینکه ما نگذاشتیم ما ست مالیش کنند باز هم تا یک حدی ما ست مالیش کردند . در همان پلنوم چهارم ما فشار آوردیم و من پیشنهاد کردم که کیانوری وقاسمی به عنوان مسئولین این جریان از حزب اخراج بشوند راجع به کامبخش هم همین نظر را داشتم ، اما تصویب نکردند . حال بعضی از کادرهایی که از پلنوم وسیع چهارم باقی مانده‌اند پشیمانند که چرا آن پیشنهاد را قبول نکردند . وقتی انتخابات شد مرا به عضویت هیئت اجراییه انتخاب کردند . کیانوری وقاسمی را هم انتخاب کردند (قاسمی البته انتخاب نمیشد ، دو دفعه راهی گرفتند ، بالاخره به زور انتخاب شد) (۱) . من استعفا دادم . گفتم من پیشنهاد اخراج اینها را داده‌ام ، من نمیتوانم عضو هیئتی باشم که اینها عضو هستند . گفتم فایده‌ای ندارد این هیئت سیاسی به جائی

۱- از کسانی که در جریان این انتخابات بوده‌اند خواهش می‌کنیم نحوه انتخاب قاسمی را توضیح بدهند .

نمیرسد. پس از یک روز بحث، پشت سر من هم رادمش گفت من هم مثل رفیق ایرج استعفا میدهم. چون دیدند کار خیلی اشکال پیدا میکند آمدند و گفتند شما قبول کنید و هر وقت اشکالی داشتید پلنوم را دعوت کنید. گفتم آقا، شما اکثریت را بدست اینها داده اید پلنوم را کی باید دعوت کند؟ همین ها باید دعوت کنند، خوب اینها هم تصمیم نمیگیرند، آنوقت تکلیف ما چیست؟ بالاخره در پلنوم ماده‌ای تصویب کردند، که خود آن هم یک مسئله غیر-تشکیلاتی است، و آن این بود که به رفیق اسکندری شخما" اختیار داده میشود که هر وقت تشخیص داد که پلنوم را احضار کند سایر اعضای هیئت اجراییه باید نظرا و را تصویب بکنند. بالاخره با این ترتیب گردن ما گذاشتند و من هم به دبیری حزب انتخاب شدم. میخواستم فقط این را توضیح بدهم که این مرتبه دوم است که چنین اتفاقی پیش می آید و من با نظر شما کاملاً موافقم. یک حزب، یک سازمان حزبی، اگر بنایش بر خبرچینی باشد هیچوقت به جایی نمی رسد و نخواهد رسید. این دیگر میشود شعبه‌ای از یک جایی که از آن خبر میخواهد، اعم از اینکه پول بگیرند یا نگیرند، و خود بخود یک چیزی خواهد شد که به جایی نخواهد رسید. مگر اینکه بگوئیم هدف حزب عبارت از این است که فقط خبر بدهیم، و من باور نمی کنم که با چنین سازمانی بشود کاری کرد.

سؤال : اگر من اسم باقراوف یا کوزینسکی را آوردم برای این بود که یک مقدار از اشکالات را در رابطه با شوروی ببینم.

جواب : اشکال در رابطه با شوروی نیست، اشکال در رابطه با مقاماتی است که جنبه حزبی ندارند و برای خودشان وظایف دیگری دارند. با حزب کمونیست اتحاد شوروی، باید مثل همه احزاب رابطه داشت. چرا نباید رابطه داشت؟ آنهم با یک کشور بزرگی مثل شوروی. با حزب کمونیست فرانسه یا ایتالیا هم باید رابطه داشت. رابطه بخودی خودش مسئله نیست، مسئله عبارت از نوعی از روابط است که با حزب نیست، با ارگان هائی است که به حزب مربوط نیستند. این سازمان ها برای سهولت کار خودشان با حزب ما رابطه میگیرند برای اینکه سازمان دادن خبرچینی و جاسوسی خرج دارد. اشخاص باید پیدا کرد و بعد آنها را سازمان

داد. خوب، اینها هم دیگر بهتر از این پیدا نکردند، بهترین و آسان ترین راه هم همین است. یک سازمانی قبلاً تشکیل شده، اعضای آن هم واقعا معتقد و مؤمن به یک عقیده هستند و از روی عقیده کار میکنند و پول هم نمیگیرند. البته این برای آن سازمان ها و برای این کار ایده آل است. بهمین دلیل این تغییراتی که در حزب شد بهیچوجه مربوط به حزب کمونیست اتحاد شوروی نبوده، من این را شخصا میتوانم شهادت بدهم. این دخالت ها مربوط به ارکان معینی است که تازه خودش یکی از ارکان هاست، چونکه جریان های مختلفی وجود دارد. مثلاً یکی از جریان ها به آذربایجان شوروی مربوط است که غلام یحیی و اطرافیانش نماینده آن هستند. یک جریان دیگر جای دیگر است بنده خودم لااقل سه جریان مختلف را شخصا پیدا کرده ام و این سه جریان بسته به اینکه کدامشان پیون (Pion) و عامل خودشان را بیشتر وارد کرده باشند پیش میبرند و گزارش میدهند ولی کمیته مرکزی را میدانم که دخالتی ندارد.

به شما بگویم، ده روز قبل از عید نوئل، دسامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷) در بلغارستان از طرف مجله صلح و سوسیالیسم یک کنفرانس تئوریک تشکیل شده بود. مرا هم دعوت کرده بودند و اصرار داشتند که من هم شرکت بکنم. در آنجا مصاحبه ای هم با من کردند که چاپ شد (۱). خمینی هنوز به تهران نرفته بود. پاماریف که شخصیت معروفی است و همه او را میشناسند و عضو پولیت بورو هم هست آنجا بود. مرا صدا کرد و گفت فلانی ممکن است با هم دیگر صحبت کنیم. به گوشه ای رفتیم و او از من خواست که جریانات ایران را برایش توضیح بدهم. من مقداری برایش توضیح دادم. اما چون او غیر از روسی زبان دیگری بلد نیست، روسی من هم به آن اندازه قوی نیست که بتوانم همه مسائل را به این زبان بازگو کنم، قدری دست و پا شکسته چیزهایی گفتم. به من پیشنهاد کردند محض اینکه به آلمان رسیدی ویزا بگیر و به مسکو بیا. در آنجا با استفاده از مترجم فرانسه مینشینیم صحبت میکنیم و به تکیه گفت یسادت

۱- این مصاحبه در مجموعه حاضر ترجمه و چاپ شده است.

شورودحتما" بیائی. گفتم خیلی خوب. ولی هفت هشت روز بعد از اینکه به آلمان رسیدم جریان کیانوری پیدا شد. از قرار آنها خبر شده بودند برای اینکه وقتی من با پانا ماریف صحبت میکردم، میزانی آنجا بود و متوجه شد که چنین مذاکره‌ای بین ما شده. نمیدانم، لابد قبلاً "خبرش را به آنجا داده بود. بهر جهت نتیجه‌اش این شد که قبل از اینکه من بتوانم بروم با پانا ماریف و مقامات حزب کمونیست صحبت بکنم این جریان را راه انداختند. جریان از این قرار بود که چون مسئولیت کار ایران را به گردن آذربایجان شوروی گذاشته بودند، و در آن موقع هم علی اوف دبیر کل حزب آذربایجان بود، دانشیان، یعنی غلام یحیی را صدا کرده‌اند و به او گفته‌اند که بروید این کار را انجام بدهید. آنهم آمد و آن پیشنهاد معروف را کرد و نتیجه‌اش هم این شد که شد.

این را مثال آوردم، به شما بگویم، ما با حزب کمونیست شوروی مذاکره داشتیم و اغلب اوقات من دیده‌ام که آنها مطالبی اظهار میکردند که بعداً "میدیدم عملاً" یک جور دیگر درمی‌آید. بعد من دنبالش را میگرفتم ببینم چرا اینطوری میشود، معلوم میشد که جریان سرش جای دیگری است.

این سه جریان که گفتم همه‌اش ک.ک.ب است منتها از هم جدا هستند؛ یکی ک.ک.ب ای است که در وزارت خارجه کار میکند، آن خودش دیرکتیو معینی دارد، یکی هم شعبه ک.ک.ب در جمهوری‌هاست که هر کدام، بخصوص آنها که همسایه کشورهای سرمایه داری هستند، خودشان علیحده یک شعبه دارند و سیاست معینی دارند، از جمله آذربایجان شوروی. یک جریان دیگری را هم دیده‌ام که نمیدانم به کجا مربوط است ولی همینقدر بگویم اشخاصی را دیده‌ام که به هیچکدام از این دو جریان مربوط نیستند. مثلاً "یک وقت یکی، که میدانستم از کجا می‌آید، آمد به من گفت رفقا پیشنهاد میکنند که به فلانی، یعنی من، بگوئید که این افسرها (۱) را ترتیبی بدهد و آماده کند ما همه کارها را درست میکنیم و یک وضعی مثل افغانستان درست میکنیم. به او گفتم هر کشوری وضع مخصوصی دارد

۱- ظاهراً منظور افسران توده‌ایست که در سال ۱۳۳۳ مهاجرت کردند

این کار در ایران نمیشود، منم که نمیتوانم از این کارها بکنم، بعلاوه این حرفها را کی میگوید؟ گفت دوستانی که با من مربوط هستند گفته اند. گفته اند به فلانی بگوئید که خوب است برود با حزب حزب کمونیست شوروی، صحبت بکند و موافقت آنها را جلب بکند باقی کارها را ما درست میکنیم. گفتم من این کارها را نمیتوانم آقا، برو بگو که اگر حزب کمونیست اتحاد شوروی میخواهد از این مطالب صحبت بکند خودشان به من بگویند ببینم چه میگویند و مطلب چیست. باین ترتیب پیشنها را در کردم اما نفهمیدم این کدام جریان بود.

البته این جریان ها کارهاشان را میکنند و بعد گزارش پاک شده و تمیز شده و آرایش شده را در آخرین مرحله به حزب میفرستند که ما به این نتیجه رسیدیم و باید اینطور بشود تا کدا ما شان موفق بشود.... من که نمیدانم، من مکانیسم اینها را بلد نیستم که شما از من می پرسید. این سئوالات را میکنید و اینها را هم ضبط میکنید و پس- فردا یک چیزی از میان آن درمیاید. اینکه نمیشود، به من مربوط نیست، من اصلاً وارد این جریانات نیستم....

سؤال : آیا کسانی مثل شما که با کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ارتباط دارند اتفاق نیافتاده که بگویند مثلاً "نظر ما اینست ولی کسان دیگری از جاهای دیگری می آیند و این- دیرکتیوها را میاورند؟

جواب : یعنی حزب کمونیست شوروی تحقیق کند که این نظریات را کی آورده؟ اینجوری که نمی آیند بروند بگویند که ما دلمان مسی خواهد اینجوری باشد. وزارت خارجه خودش با کمیته مرکزی و با پولیت بورو مربوط است، و من تا جایی که احساس میکنم بعد از اینکه تصمیمی گرفت یک گزارشی تهیه میکنند و به پولیت بورو میفرستد. البته آنجا هم اشخاصی دارند که دنبالش را بگیرند.

سؤال : مشکلاتی که ما داشته ایم هیچوقت بی ارتباط با شوروی نبوده، برای اینکه شورویها همیشه حزب توده سیاست های او را تأیید میکنند.

جواب : حزب توده را که باید تأیید کنند، حزب توده را همه احزاب اگر قبول دارند که این حزب یک حزب طبقه کارگر است، بایستد